

فصل دوم:

زنجیره

ضربه‌های پی در پی

□ دستگیری خلیل دزفولی

محمدعلی (خلیل) فقیه‌دزفولی، که تا اسفندماه ۱۳۵۳ تحت مسئولیت وحید افراخته قرار داشت، پس از یک برخورد انتقادی - و در واقع، «ضد انتقادی»! - از سوی وحید خلع سلاح و حتی سیانور نیز از وی گرفته شد؛ و به رغم اینکه در طرح بهرام آرام برای شرکت در عملیات ترور «سرتیپ زندی پور» در نظر گرفته شده بود، حذف گردید و راهی «کارگری» شد.

دزفولی، پس از اینکه در خردادماه ۱۳۵۲ - به دنبال کشته شدن رضا رضایی و دستگیری مهدی تقوایی متواری شد، نزدیک به شش ماه نتوانست ارتباطی با سازمان برقرار کند. بالاخره، از طریق، به سازمان وصل شد.^۱ پس از مدت کوتاهی که مسئولیت وی با محمد طاهر رحیمی بود، محمدابراهیم (ناصر) جوهری از سران سازمان مسئول او شد و در همان دوره بود که مارکسیست گردید. داستان

۱. نحوه وصل خلیل دزفولی به سازمان از نظر ساواک نیز مجهول باقی ماند. قراین حکایت از این داشت که بتول فقیه دزفولی، در روزی که اعظم طالقانی را همراهی می‌کرده و اتومبیل وی جلوی اداره کل آموزش و پرورش واقع در خیابان تخت جمشید (طالقانی) متوقف بوده، از زن ناشناسی - که مشخص گردید سیمین صالحی بوده است - قرار مکتوب وصل خلیل را می‌گیرد. بتول دزفولی، اعظم طالقانی، سیمین صالحی، حجة الاسلام مهدی شاه‌آبادی و افراد دیگری تحت فشار قرار گرفتند اما حقیقت مسئله مجهول ماند. پرونده‌ها و خلاصه پرونده‌ها... ذیل اسامی مذکور.

مارکسیست شدن را خودش چنین تعریف کرده است:

یک شب ناصر جوهری، در یک صحبت اختصاصی، گفت که «سازمان پس از بررسی‌های مفصّل و ریشه‌یابی شکست‌های قبلی، به خصوص ضربهٔ ۵۰، به این نتیجه رسیده که علت آنها و ضمناً علت عدم تحرّک بیشتر بچه‌ها، آن ایده‌آلیسمی است که به نام مذهب و خدا در ذهنشان انباشته شده؛ لذا سازمان مارکسیست شده است؛ تو هم فکرهایت را بکن» صبح فردا ناصر را دیدم؛ به او گفتم که «فکرهایم را کرده‌ام و من هم مارکسیست می‌شوم»^۱

در همین دوره بود که خلیل مسئولیت مهدی امیرشاه کرمی را، که از سازمان جدا شد و گروه «مهدویون» را تشکیل داد، به عهده داشت.

پس از دستگیری ناصر جوهری در ۲۷ مرداد ۵۳، مسئولیت دزفولی به عهده وحید افراخته واگذار گردید؛ و در همین مقطع پس از طی یک «پروسة انتقادی»، در اسفند ۵۳ به کارگری اعزام شد. مسئولیت دزفولی، پس از این تصفیه، به عهده هاشم وثیق‌پور، عضو شاخهٔ تقی شهرام، واگذار گردید.

در سوم اردیبهشت ۱۳۵۴ افراد یک دسته از مأموران گشت کمیتهٔ مشترک، که در پوشش تاکسی کار می‌کردند، حوالی خیابان سپه و میدان حسن‌آباد به او ظنین شدند و وی اقدام به فرار کرد و چون سیانور نداشت، در حین فرار، سعی کرد خود را به زیر اتومبیل بیندازد که موفق نشد و دستگیر گردید.

در کمیتهٔ مشترک، خود را «عبّاسعلی عرب مفرد»، شاگرد قهوه‌چی معرفی کرد و در توجیه اقدامش به فرار اظهار داشت که چون از مشتری‌ها در قهوه‌خانه شنیده که ساواکی‌ها هر کس را در خیابان ببینند و نظرشان را بگیرد می‌کشند، او نیز ترسیده و فرار کرده است.

پس از ۹ روز به دلیل تشابهی که با برادر دوقلویش اسدالله (جلیل) فقیه‌دزفولی داشت، شناسایی شد. جلیل در سال ۵۲، به دنبال دستگیری تقوایی و فرار خلیل، دستگیر و به دو سال حبس محکوم شده بود. خلیل، با توجه به ذهنیت‌هایی که از برخورد پلیس امنیتی داشت و به حساسیت آن دستگاه نسبت به خودش واقف بود، انتظار داشت که زیر سخت‌ترین شکنجه‌ها قرار گیرد؛ و چون ارتباط‌های فعالش قطع بود، به تصوّر او فشارها شدیدتر می‌شد. اما برخلاف این انتظار، پس از اینکه «رضا عطّارپور» (دکتر حسین‌زاده) او را دید، به وی گفت که اطلاعات او برای ساواک کهنه است؛ چون ۹ روز از دستگیری‌اش گذشته است. «حسین‌زاده»، ضمناً این نکته را به خلیل یادآور شد که «خلیل خان! بیخود برای سازمانی که

۱. تهرانی، ساخت روانی و جامعه‌شناسانه سازمان...: صص ۱۴۰-۱۴۱.

تو را خلع سلاح کرده و حتی امکان خودکشی را از تو گرفته است، سینه چاک نکن». پس از این برخورد مرموز، او را به سلول فرستاد و سفارش کرد که اگر کاری داشت، احضارش کنند.^۱ خلیل، که در طول این ۹ روز از نظر روحی شدیداً شکسته شده بود و انگیزه‌ای هم برای ادامه مقاومت در خود نمی‌دید (چراکه نه مارکسیست کاملی بود و نه مسلمان معتقدی؛ و سازمان هم به او غضب کرده بود) اعلام همکاری کرد. پس از اینکه آمادگی‌اش را اعلام داشت، رژیم چند فقره اطلاعات ارزنده، که تا آن هنگام از آنها بی‌خبر مانده بود، از او کسب کرد:

۱- سازمان توسط رادیهایی که دستکاری و مهیّا شده است،^۲ بی‌سیم‌های کمیته مشترک و ساواک را می‌گیرد و بدین لحاظ، قبل از هر دستگیری، پیشدستی می‌کند؛ و از این رو حتی به چریک‌های فدایی نیز - در این زمینه - سرویس داده است. پس از آگاهی مقامات امنیتی رژیم از این موضوع، روی دستگاه‌های بی‌سیم (با هزینه بسیار گزاف) کُد مخصوص نصب کردند تا دیگر قابل شنود نباشند.

۲- سازمان از سال ۵۲ روند مارکسیست شدن را آغاز کرد و از آذر ماه ۱۳۵۳ به طور کلی مارکسیست شد. پس از اطلاع ساواک از این موضوع، بازجویی از خلیل را «بهمن نادری‌پور» (معروف به تهرانی)، که متخصص بازجویی از مارکسیست‌ها بود، به عهده گرفت. البته بعداً خلیل در زندان مجدداً مسلمان شد؛ چراکه هنوز زمینه‌های ذهنی و روحی و نیز خانوادگی، برای بازگشت به مذهب، در او وجود داشت.

۳- محمد ابراهیم (ناصر) جوهری، که در ۲۷ مرداد ۵۳ پس از انفجار بمب در دستش، دستگیر شد، از رهبران سازمان و از کارگردان‌های جریان تغییر ایدئولوژی و از جمله مسئول خلیل در دوره «مبارزه ایدئولوژیک» بوده است؛ ضمناً خلیل با استفاده از متن «انتقاد از خود» بهرام آرام - که به طور وسیع در سازمان انتشار یافته و او نیز خوانده بود - اظهار کرد که جوهری و میثمی و سیمین صالحی، هر سه، عضو خانه مرکزی شاخه نظامی واقع در خیابان شیخ هادی بوده‌اند.

۱. گفت و گوها: احمدرضا کریمی.

۲. این گیرنده‌ها را مرتضی هودشتیان (یوسف) و مهندس منیری جاوید (خسرو)، که هر دو از اعضای مذهبی سازمان و تحت مسئولیت مجید شریف واقفی بودند، از اوایل سال ۵۲ برای سازمان ساخته بودند که تا همین تاریخ کارایی لازم را داشت. خلاصه پرونده‌ها...: هودشتیان، مرتضی. منیری جاوید، عبدالرضا.

۴- خلیل اعتراف کرد که قرار بوده در ترور «زندى پور» شرکت داشته باشد؛ و مى داند که فرمانده عملیات مزبور وحید افراخته بوده است.

پس از دستگیری وحید و افشای ترور شریف واقفی، خلیل دزفولی در یک مصاحبه رادیو - تلویزیونی نیز شرکت کرد.^۱

□ دستگیری افراخته و خاموشی

رحمان (معروف به وحید) افراخته فرزند سعید متولد ۱۳۲۹ در تهران، از سال ۱۳۴۸ به سازمان پیوست. نخستین عملیات نظامی که وی در آن شرکت داشت، در سال ۱۳۵۱ ترور ناموفق شعبان جعفری (شعبان بی مخ) از عوامل مشهور کودتای ۲۸ مرداد، بود. افراخته در ترور سرهنگ هاوکینز، مستشار آمریکایی، در سال ۵۲ نیز مشارکت داشت و به سرعت به یکی از مسئولان و کادرهای اصلی عملیاتی سازمان تبدیل شد. افراخته در سال ۵۳ با منیژه بوستان^۲ ناظم دبستان رفاه ازدواج کرد که قبلاً توسط پوران بازرگان با سازمان مرتبط شده بود. وحید که کاملاً مورد اعتماد بهرام آرام، و معاون وی بود و در سال ۵۴ به عضویت مرکزیت سازمان درآمد، برای طی کردن مدارج تشکیلاتی از انجام هیچ کاری رویگردان نبود و هر نوع عملیات نظامی مورد درخواست مرکزیت مارکسیست در خارج و یا داخل سازمان را بی چون و چرا می پذیرفت و اقدام می کرد. وی چند نام مستعار از قبیل حیدر، بهروز، رضا، بهمن، بابک و بیژن داشت.^۳

در اواخر خرداد ماه ۱۳۵۴، که برای پلیس امنیتی رژیم روشن شده بود رحمان (وحید) افراخته عامل اصلی چند ترور اخیر سازمان بوده است، همه نیروهای ساواک و کمیته مشترک برای به چنگ آوردن او بسیج شدند. آنها در آن روزها، خلیل دزفولی، صمدیه لباف و چند تن دیگر را برای یافتن وحید افراخته، توسط اکیپهای کمیته مشترک، به گشت می بردند؛ البته ناگفته نماند که صمدیه تصویری از وحید در ذهن

۱. مصاحبه مزبور در ۲۲ مرداد ۵۴ از تلویزیون پخش شد و انعکاس وسیع در درون تشکیلات و نیز زندان داشت.
۲. منیژه بوستان متولد ۱۳۱۷ تهران، فرزند مجدالعلی، به دنبال اعترافات افراخته و اشرف زاده کرمانی در شهریور ۵۴ دستگیر و محکوم به ۱۲ سال زندان شد. به دلیل همکاری کامل وی با ساواک در جریان بازجویی و بازداشت، پس از دو سال در مرداد ۵۶ آزاد شد و با تأیید ساواک مجدداً در آموزش و پرورش مشغول به کار گردید. خلاصه پروندهها...: بوستان، منیژه.
۳. پرونده رحمان (وحید) افراخته.

مأموران ایجاد کرده بود که با واقعیت تطبیق نداشت - مانند اینکه وی مواد انفجاری به خود بسته و اگر به او نزدیک شوند، در صورت انفجار کشته می‌شوند - که بیشتر برای منحرف کردن مأموران بود. به طور قطع وی در این مورد طرح فریب ساواک را دنبال می‌کرد. خلیل دزفولی نیز چیزی نیافت؛ و بنابراین حدود یک ماه و نیم تلاش مأموران نتیجه‌ای نداشت.^۱

افسر مسئول یکی از اکیپ‌های کمیته مشترک (اکیپ حمید)، در روز ۵ مرداد ۵۴، حدود ساعت ۳ بعد از ظهر، ضمن گشت، به دو جوان که در مسیر موافق حرکت اتومبیل‌ها در خیابان یک طرفه پشت مجلس (حوالی سرچشمه و بهارستان) تردد می‌کردند، ظنین شد و در صدد تفتیش آنها برآمد.^۲ یکی از آن دو، بلافاصله، واکنش نشان داد و دستش را به سوی اسلحه برد؛ لیکن افسر مزبور (سرگرد بختیاری)، که از قضا ورزیده‌ترین مأمور کمیته مشترک بود، مهلت نداد و او را - که وحید افراخته بود - به زمین انداخت و خلع سلاح کرد. فرد دیگری که همراه وحید بود، در آن سوی خیابان، متحیر و منتظر ایستاده بود؛ که توسط مأموران دستگیر گردید. این شخص سیدمحسن سید خاموشی بود.^۳

سید محسن در سال ۱۳۳۴ در تهران، در خانواده‌ای بازاری و مذهبی، متولد شد. تحصیلات دوران مدرسه را در محیط‌های آموزشی اسلامی طی کرد؛ ابتدایی را در دبستان جعفری و متوسطه را در دبیرستان علوی. در سال‌های آخر دبیرستان، به انجمن ضدبهاثیت (حجتیه) وارد شد و هم‌زمان، به تشویق برادرش سیدمرتضی^۴، به مطالعه کتب سیاسی - مذهبی روی آورد. از سال آخر متوسطه و در

۱. گفت و گوی احمدرضا کریمی؛ نقل از خلیل دزفولی. بولتن‌های ساواک مبتنی بر گزارش گشت‌های مزبور.
۲. البته اگر مأموران می‌دانستند که یکی از آن دو وحید افراخته است، به احتمال زیاد از ترس برخورد نزدیک، او را از دور هدف گلوله‌های خود قرار می‌دادند و امکان زنده دستگیر شدنش نبود.
۳. خاموشی بعداً گفته بود: «منتظر بودم که وحید مأموران را بکشد و به اتفاق، اتومبیل و اسلحه مأموران را برداریم و فرار کنیم.» خلاصه پرونده‌ها...: سیدخاموشی، سیدمحسن.
۴. سیدمرتضی سیدخاموشی متولد ۱۳۳۰ تهران، ضمن تحصیل در دبیرستان علوی در انجمن ضد بهائیت (حجتیه) فعالیت داشت. در سال ۱۳۴۸ برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت و در آنجا به عضویت انجمن اسلامی دانشجویان درآمد. در اواخر سال ۱۳۵۰ عضو شاخه خارج از کشور سازمان شد و پس از تغییر ایدئولوژی مرکزیت داخل، وی نیز مارکسیست گشت. پس از دستگیری برادرش محسن به طور غیرمجاز و مخفیانه به ایران بازگشت. در اواخر سال ۵۵ به همراه حوریه بازرگان همسر سابق لطف‌الله میثمی به خارج از کشور رفتند و در مراجعت، در ۲۷ بهمن ماه با مشاهده یک اتومبیل شهربانی به تصور اینکه شناسایی شده‌اند، هر دو با سپانور اقدام به خودکشی کردند. در وسایل باقی مانده از آن دو چند سلاح کمری، یک قبضه مسلسل و چند نارنجک وجود داشت. خلاصه پرونده‌ها...: سیدخاموشی، سیدمرتضی. بازرگان، حوریه.

آستانه ورود به دانشگاه، در کلاس‌ها و سخنرانی‌های دکتر شریعتی در «حسینیه ارشاد» شرکت نمود و به تدریج حساسیت‌های سیاسی خاصی پیدا کرد.

پس از ضربه شهریور ۵۰ در فضایی که پدیدار شده بود، بیشتر به جانب فعالیت‌های سیاسی گرایش یافت و توسط یکی از دوستانش، حسن صادق، مدتی به کار مطالعاتی و انجام ورزش‌هایی از قبیل کوهنوردی و جودو سوق داده شد.

با ورود به دانشگاه و تحصیل در دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران، در سال ۱۳۵۲، با علی خدایی‌صفت، عضو علنی سازمان، آشنا شد. پس از مطالعات مشترک نیمه منظمی که به راهنمایی فرد مذکور انجام داد، در هجده سالگی به سازمان مجاهدین خلق جذب گردید. وی از طریق خدایی‌صفت به بهرام آرام معرفی شد و پس از چندی، تحت مسئولیت وحید افراخته قرار گرفت. مطالعه آموزشی کتاب‌هایی نظیر زمینه تکامل اجتماعی، انسان چگونه غول شد، اقتصاد به زبان ساده و شناخت را در اوان عضویتش انجام داد و ضمن آن، در زمینه پخش اعلامیه و جعل پلاک اتومبیل فعالیت نمود.

محسن خاموشی، در روند تغییر ایدئولوژی، بدون کمترین مقاومتی مارکسیست شد و با پویایی‌ای که از خود نشان داده بود، توسط وحید افراخته، برای شرکت در عملیات ترور «سرتیپ زندگی‌پور» رییس کمیته مشترک انتخاب شد. وی در این عملیات، که در تاریخ ۲۷ اسفند ماه ۱۳۵۳ صورت گرفت، مسئول ایجاد راه‌بندان و راننده اتومبیل مخصوص این کار بود. در جریان ترور مجید شریف واقفی در ۱۶ اردیبهشت ۵۴ نیز شرکت داشت و مسئول حمل جسد وی به بیابان‌های مسگرآباد بود.^۱ وی به اتفاق حسین سیاه‌کلاه، ضارب شریف واقفی، جسد او را به آتش کشیدند پس از قطعه قطعه کردن، در چند نقطه دفن کردند. در عملیات ترور دو مستشار آمریکایی «سرهنگ ترنر و سرهنگ شفر»، نقش فعال‌تری داشت و مسئول کشتن یکی از مستشاران بود. در ماجرای ترور مشکوک حسن حسنان، مترجم سفارت آمریکا - که ظاهراً به جای کنسول سفارت مزبور کشته شد - نیز نقش داشت.^۲

زمانی که افراخته و محسن خاموشی به کمیته مشترک برده شدند، سریعاً شناسایی گشتند. پس از دو

۱. طاهره سجادی (غیوران) درباره محسن خاموشی می‌گوید: «او جوان‌ترین عضو سازمان مجاهدین بود که تحت تأثیر مارکسیست‌های مسلمان‌نما قرار گرفت و در قتل شریف واقفی شرکت کرد.» سجادی، خورشیدواره: ص ۱۳۲.

۲. پرونده سیدمحسن سیدخاموشی، ج ۱: صص ۱۰-۴۸.

- سه ساعت که از فشار بر روی وحید گذشت،^۱ او که زمینه و انگیزه معنوی ریشه‌داری برای مقاومت نداشت، به اصطلاح «شکست» و «برید»؛ و شروع به همکاری کرد. بازجوی وحید، «منوچهر وظیفه‌خواه» (معروف به منوچهری) بود که زیر نظر مستقیم «محمدحسن ناصری» (معروف به دکتر عضدی) - معاون اطلاعاتی کمیته مشترک - این کار را انجام می‌داد. بین «منوچهری» و وحید، آن طور که یادداشت‌های وحید نیز حاکی است، روابط عاطفی محکمی ایجاد شد.^۲ آنچه بیش از دیگر اطلاعات، برای کمیته اهمیت داشت، رسیدن به بهرام آرام یعنی مسئول مستقیم وحید و رهبر شاخه نظامی سازمان بود که او را از وحید می‌طلبیدند؛ لیکن به دلیل آنکه نیم ساعت پس از دستگیری وی، بهرام با او قرار داشت و بنابراین متوجه دستگیری‌اش شده بود، امکان سریعی برای دستیابی به بهرام آرام وجود نداشت.^۳

○ اولین طرح ترور آیه‌الله بهشتی

با اعترافات وحید، علاوه بر جزئیات ترورها از جمله ترور مجید شریف واقفی، قصد ترور آیه‌الله دکتر بهشتی^۴ به نحو غیرآشکار که نقش سازمان در آن مخفی بماند، نیز روشن شد. آقای سیدحمید روحانی می‌نویسد:

«از دیدگاه شهرام درباره شهید بهشتی [و قصد ترور ایشان] این نکته‌ها به دست می‌آید:
الف - سازمان از عالمان و روحانیان متعهد و مبارز سخت‌اندیشناک بوده... ب - هدف و انگیزه آنان ریشه‌کن کردن و از میان بردن علما و روحانیان وارسته بوده است. ج - آنچه که از سوی سازمان در سال ۱۳۶۰ روی داد [انفجار حزب جمهوری و ترور شهید بهشتی و یاران وی] ریشه در سیاست، اندیشه و ایدئولوژی سازمان داشته است... د - سازمان از پایگاه ریشه‌ای عالمان اسلام در میان توده‌ها به خوبی آگاهی داشته است از این رو از برخورد مستقیم با آنان اندیشناک بوده است ه - جوسازی، شایعه‌پراکنی و مبارزه تبلیغاتی سازمان بر ضد شهید بهشتی

۱. مفاد یادداشت‌های وحید افراخته، تصریح به شکنجه وی در ساعات اولیه بازجویی دارد. نیز در گفت و گوی احمدرضا کریمی، از آثار شکنجه روی دست و پای وحید افراخته سخن رفته است.

۲. برای آگاهی به متن نامه‌های وحید افراخته به «منوچهری» و دریافت احساس وی نسبت به بازجو - حقیقو، تحلیلی بر سازمان مجاهدین...

۳. بیانیه اعلام مواضع... صص ۱۳۶-۱۳۷.

۴. سند ضمیمه ساواک به تاریخ ۵۴/۱۱/۲۲، به گزارش وظیفه‌خواه، وحید افراخته در اعترافاتش گفته است: طرح کشتن مخفیانه شهید بهشتی از تقی شهرام است.

در پی پیروزی انقلاب اسلامی نیز ریشه در گذشته داشته و برخاسته از خطری بود که سازمان سالیان درازی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی از ناحیه شهید بهشتی احساس می‌کرده است.^۱ آیه‌الله دکتر سیدمحمد حسینی بهشتی متولد ۱۳۰۷، اصفهان، شاگرد قدیمی مراجع بزرگ قم و امام خمینی از سال ۱۳۳۰، فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی خود را آغاز نمود و در نهضت امام خمینی از سال ۱۳۴۱، شرکت فعال داشت. در سال ۱۳۴۲ در تأسیس جمعیت هیئت‌های مؤتلفه نقش داشت و در شورای فقهای آن به همراه آیه‌الله مرتضی مطهری، آیه‌الله انواری و حجة‌الاسلام مولایی، عضویت داشت.

از همان سال تحت فشار ساواک قرار داشت و اولین بار در سال ۱۳۴۳ بازداشت شد. در سال ۱۳۴۴ تا ۱۳۴۹ مسئول مرکز اسلامی هامبورگ بود و پس از بازگشت به ایران، ساواک به دلیل اطلاع از برخی فعالیت‌های سیاسی وی در آلمان، از بازگشت وی به آن کشور ممانعت نمود. در سال ۱۳۵۴ توسط کمیته مشترک ساواک و شهربانی، دستگیر گشت و جلسات تفسیر قرآن هفتگی وی که از سال ۵۰ ادامه داشت، توسط ساواک تعطیل شد. ارتباط گسترده و مؤثر با دانشگاهیان مسلمان و جلسات تدریس و سخنرانی در مراکزی مانند انجمن اسلامی پزشکان، انجمن اسلامی مهندسين و مجمع فرهنگیان مسلمان، نقش ویژه‌ای در جریان‌های اسلامی و مبارز دهه پنجاه برای وی پدید آورده بود. از سوی دیگر مشارکت آیه‌الله بهشتی در مدیریت مدرسه منتظریه (حقانی) قم از سال ۱۳۴۹، که جایگاه مهمی در آموزش و تربیت روحانیان مبارز و متعهد داشت، برجستگی شخصیت جریان‌ساز و تأثیرگذار ایشان را مضاعف ساخته بود.^۲

بعد از تغییر ایدئولوژی سازمان، بسیاری از مبارزان، و اعضا و سمپات‌های سابق سازمان، به اتکاء آموزش‌ها و رهبری فرهنگی آیه‌الله بهشتی، در برابر انحراف و یأس از مبارزه، مقاومت نمودند و از توسعه آثار منفی مسائل سازمان، بر مبارزین مسلمان جلوگیری کردند.

۱. روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳: ص ۴۲۳.

۲. شهید آیه‌الله دکتر...: صص ۳-۶.

به اعتراف افراخته، تقی شهرام گفته بود: «باید بهشتی را از بین ببریم... ولی چون از نظر تبلیغاتی، صلاح نیست این جریان رو شود، بهتر است از روش‌های خاصی بهره بگیریم، مثلاً او را با اتومبیل زیر بگیریم.»^۱

برنامه مرکزیت سازمان در سال ۵۴ برای ترور آیه‌الله بهشتی که عملی نگردید، همچنین بیانگر جایگاه و اهمیت ویژه وی در بین روحانیان مبارز و نقش بالفعل و بالقوه ایشان در مقابله با انحراف ایدئولوژیک سازمان نیز می‌تواند محسوب گردد. حساسیت ویژه بر ایشان یکی از موارد اساسی میراث مرکزیت تقی شهرام برای مرکزیت مسعود رجوی بود.

○ همکاری افراخته با ساواک

در همان مراحل اول بازجویی افراخته این افراد شناسایی و به سرعت دستگیر شدند: محسن بطحایی، ساسان صمیمی بهبهانی، کیوان صمیمی بهبهانی، دکتر مرتضی لبافی نژاد، مهندس عبدالرضا منیری جاوید، مهدی غیوران، طاهره سجادی (غیوران)، سیف‌الله کاظمیان.^۲ شخص اخیر (کاظمیان) با هر دو جریان مارکسیست و مسلمان سازمان، یعنی مرکزیت و تشکیلات اصلی و نیز شاخه انشعابی شریف واقفی، مرتبط بود و تا حدی، دوجانبه بازی می‌کرد. انبارک اسلحه‌ای که توسط مجید شریف واقفی و صمدیه لباف ربوده شد، نزد وی به امانت بود. وحید، که از این ماجرا اطلاع داشت، کاظمیان را معرفی کرد و او نیز قراری را لو داد که طی آن بنا بود انبارک مزبور را به نمایندگان مرکزیت تحویل دهد. سر قرار، محمد طاهررحیمی دستگیر شد و به دلیل پوشش وسیع امنیتی منطقه قرار (حوالی سرچشمه)، منیژه اشرف‌زاده کرمانی که برای چک کردن و تأمین حفاظت قرار در منطقه بود، نیز دستگیر گشت.^۳

وحید، از زمان دستگیری تا مرگش در ۴ بهمن ۵۴، همکاری‌های وسیعی با ساواک به عمل آورد؛^۴

۱. پرونده وحید افراخته، ج ۲: ص ۱۴.

۲. خلاصه پرونده‌ها...: افراخته و دیگر اسامی.

۳. بیانیه اعلام مواضع...: صص ۱۳۶-۱۳۷. خلاصه پرونده‌ها...: کاظمیان، سیف‌الله.

۴. «ناصر نوذری» (معروف به رسولی)، بازجوی خشن و شهره ساواک، به عده‌ای از زندانیان در سال ۵۴ گفته بود: «وحید آن قدر اطلاعات در اختیار ما گذشته است که کمیته مشترک و ساواک برای سال‌ها تغذیه شده‌اند.»
حقجو، تحلیلی بر سازمان مجاهدین...: بخش آخر.

که محورهای عمده‌اش را برمی‌شماریم:

۱- لو دادن چند خانه مهم سازمانی، که تهیه برخی از آنها مدت‌ها طول کشیده بود؛ مانند خانه حاج مهدی غیوران، که یک مخفیگاه کامل (توسط محسن و حسین سیاه‌کلاه) در آن جاسازی شده بود؛

۲- لو دادن افراد مبارز، به ویژه روحانیون و مذهبی‌ها؛ در ارتباط با اعترافات وحید افراخته، افرادی چون آقایان طالقانی، لاهوتی، هاشمی رفسنجانی و... دستگیر و محکوم شدند؛

۳- کمک به یافتن فراریان سازمان، در گشت‌های کمیته مشترک؛

۴- دادن طرح‌های مختلف، به منظور موفقیت بیشتر ساواک و کمیته مشترک در سرکوب نیروهای مخالف؛ به خصوص نیروهای مذهبی؛

۵- کشف رمز اسناد به دست آمده از چریک‌های فدایی - از جمله به دست آوردن دو شماره تلفن حساس مربوط به خانه‌های مرکزی آنها - که منجر به کشف کلی خانه‌های فداییان خلق و ضربات مهلک بهار و تابستان ۵۵ شد؛

۶- بازجویی مستقیم از زندانیان دستگیر شده سازمان و غیر آن؛

۷- صحبت و بحث با زندانیان و دستگیرشدگان، در جهت اقناع آنها برای همکاری با رژیم شاه؛

۸- تهیه متن دفاعیه برای چند تن از همدادگاهی‌هایش؛ که اظهار ندامت و تجلیل از شاه و رژیم، زمینه اصلی آن بود.^۱

افراخته «گذشته از برملا کردن بسیاری از رازهای سازمان و دادن نام بیش از ۱۰۰ تن از اعضا و سمپات‌ها و دیگر مردم مبارز، هرگونه سخنی، حرکتی و اندیشه‌ای از هر جنبه‌ای که به یاد داشت به عنوان اطلاع در دسترس ساواک قرار داد و به دنبال آن درخواست «تعقیب» و «تنبیه» نیز داشت.^۲ در طول بازجویی وحید افراخته، چند روز هم، دو آمریکایی از سفارت آمریکا به کمیته مشترک و اتاق خصوصی که در اختیار وحید گذاشته شده بود، می‌آمدند و از وی در خصوص نحوه ترورها و - به

۱. گفت و گوها: احمدرضا کریمی. نیز متن گزارش تفصیلی بازجوی متخصص کمیته مشترک درباره گردش کار

وحید افراخته، خطاب به مدیریت اداره کل سوم.

۲. روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳: ص ۴۲۸.

خصوص - سرنوشت اسناد سرقت شده از مستشاران مقتول آمریکایی، بازجویی می‌کردند.^۱ از کسانی که پس از دستگیری وحید، وضعیت‌اش در زندان تغییر کرد، مرتضی صمدیه لباف بود. او که پس از دستگیری‌اش در بیمارستان سینا، در موارد متعدد به ساواک دروغ گفته بود، اعترافی در مورد مسائل عملیاتی تشکیلات نداشت؛ از جمله به مسئولیت‌های خودش مثل شرکت در عملیات مسلحانه سازمان، اشاره‌ای نکرده بود. به همین جهت، برخورد مسئولان کمیته مشترک با او در همان حد آشکار شده بود: از نظر آنها، مرتضی یک عضو ساده مسلمان بود که چون تمایلی به ادامه همکاری با سازمان و به خصوص مارکسیست‌ها نداشت، در صدد ترورش بوده و او را زخمی کرده‌اند. همین و دیگر هیچ.

پس از دستگیری وحید، او اعتراف کرد که ضارب اول «سرتیپ زندی‌پور» و نیز ضارب یک استوار ژاندارمری، که به هنگام بازرسی و احتمال دستگیری، در مسجدی در خیابان هاشمی کشته شده بود، صمدیه لباف است. به همین جهت برای کسب اطلاعات بیشتر و درهم شکستن مقاومت صمدیه لباف، ساواک او را تحت فشارها و شکنجه‌های سنگین و کم‌نظیری قرار داد.

افراخته در یکی از یادداشت‌هایش خطاب به بازجوی خود در مورد مرتضی صمدیه لباف چنین نوشت:

جناب آقای دکتر منوچهری سلام

با صمدیه به اندازه لازم و کافی بحث کردم... نسبت به گروه کاملاً بدبین و نسبت به مبارزه مسلحانه کاملاً مردّد بود ولی به علت غرور و تعصب مذهبی، حاضر به پذیرش حقیقت نبود. به او گفتم آن قسمت از فساد و گمراهی گروه را که قبول داری باید در دادگاه مطرح سازی ولی او با این بهانه که «این عمل به نفع رژیم تمام می‌شود و من نمی‌خواهم قدم خطایی بردارم و روز قیامت مورد عذاب واقع شوم»، می‌خواست شانه خالی کند و ادعا می‌کرد عقیده به حکومت اسلامی دارد و رژیم، مطابق عقیده مذهبی او نیست. به هر حال با این تعصب زیادی که نشان می‌دهد حتی به نظر من اطلاعات خود را نیز اگر توانسته باشد، به تمامی نداده است. با توجه به این موضوع، بحث بیشتر با او فایده ندارد... اگر نخواهد حرف حساب را بپذیرد چاره‌ای جز فشار نیست.^۲

محمدحسن ابراری جهرمی، عضو قدیمی و مذهبی سازمان، نیز از کسانی بود که توسط وحید لو

۱. گفت و گوها: احمدرضا کریمی؛ نقل از وحید افراخته و حسن اسعد.

۲. روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳، ص ۴۲۸، تصویر دست‌نوشته افراخته در ص ۸۴۷.

رفت. او می‌دانست که ابراری به مغازه خشکشویی حاج مرتضی تجریشی، واقع در خیابان خواجه عبدالله انصاری، تردد دارد. مأموران کمیته مشترک نزدیک به یک ماه روبه‌روی مغازه مزبور، به طور دائم، کشیک دادند و حتی بارها لباس‌های خود را به آن خشکشویی بردند. ابراری سرانجام در روز ۸ آذر ۵۴ به خشکشویی مراجعه کرد؛ و در حالی که با تجریشی در حال خوردن ناهار بود، هر دو دستگیر شدند.^۱ ابراری یک سال بعد در ۱۴ آذر ۵۵ اعدام شد.^۲

○ اعدام افراخته و لورفتگان

ساواک یک روز پس از دستگیری وحید افراخته، به دلیل ذوق‌زدگی و نیز برای اجرای مانوری تبلیغاتی، اعلام کرد که «رحمان (وحید) افراخته، قاتل مستشاران آمریکایی دستگیر شد»؛ و به این طریق عملاً راه ارفاق به وی در صورت همکاری را مسدود نمود و خود را در بن‌بست قرار داد. زمانی که وحید شروع به همکاری کرد، چه بسا با احتمال اینکه وی با فشار آمریکایی‌ها اعدام خواهد شد، از او مصاحبه تلویزیونی ضبط نکردند تا این توهم برای دیگر زندانیان همکار آینده‌شان پیش نیاید که رژیم پس از مصاحبه هم افراد را اعدام می‌کند.^۳ هر چند، اعدام وی پس از همکاری و قول ساواک مبنی بر تخفیف مجازات، تا حدی به زیان ساواک تمام شد. البته دو تن از اعدام شدگان، خاموشی و بطحایی، در ۲۰ مرداد ۵۴ در یک مصاحبه مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی شرکت کرده بودند و عملاً این امر برای ساواک، کاربرد مصاحبه با وعده‌گریز از مجازات اعدام را به میزان زیادی منتفی ساخت.

طی دادگاهی که وحید و ۱۰ تن از هم‌پرونده‌هایش در آن شرکت کردند، همه آنچه باید در یک مصاحبه گفته شود، توسط وحید و چند تن دیگر از جمله منیژه اشرف‌زاده کرمانی و محمد طاهر رحیمی گفته شد. پس از ختم دو دادگاه بدوی و تجدیدنظر، به رغم همه تلاشی که ساواک به کار برد و حتی به شاه نیز توشل جست، به دلیل خواست آمریکایی‌ها برای آنکه حمله به مأموران آنان بی‌مجازات قلمداد نگردد و از سایرین زهرچشم گرفته شود، با زنده نگاه داشتن وی موافقت نشد. طاهره سجادی می‌گوید:

۱. خلاصه پرونده‌ها...: تجریشی، مرتضی. ابراری جهرمی، محمد حسن.
۲. روزنامه‌های کیهان و اطلاعات، ۱۴ آذر ۱۳۵۵. شاه: دشمن خلق...: ص ۷۵.
۳. متن فراهم آمده مصاحبه افراخته در پرونده وی محفوظ است ولی کارشناس ساواک نظر منفی در مورد انجام آن ابراز داشته است.

«بعد از اعلام صدور رأی برای وحید که در صندلی جلوی من نشسته بود، به او گفتم: «این همه برای ساواک خوش خدمتی کردی، آخر هم که به تو اعدام دادند.» برگشت و به من گفت: «حکم با اجرا، فرق می‌کند.» یعنی امیدوار بود که اعدام نشود و این امید را به او داده بودند.»^۱ سرانجام افرخته در سحرگاه ۴ بهمن ماه ۱۳۵۴ به اتفاق ۸ تن دیگر که خود قربانی اعترافات وی بودند، اعدام گردید. این افراد عبارت بودند از:

۱- رحمان (وحید) افرخته

۲- مرتضی صمدیه لباف

۳- سیدمحسن سید خاموشی

۴- محسن بطحایی

۵- مرتضی لبافی نژاد

۶- منیژه اشرف‌زاده کرمانی

۷- عبدالرضا منیری جاوید

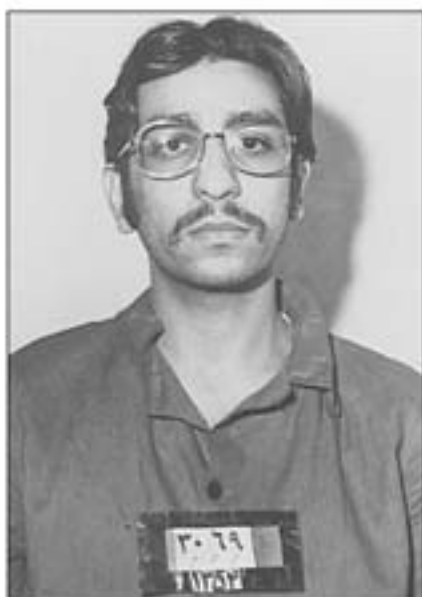
۸- ساسان صمیمی بهبهانی

۹- محمد طاهر رحیمی

در ضمن حکم اعدام دادگاه بدوی مهدی غیوران، به حبس ابد تقلیل یافت و همسرش طاهره سجادی، به پانزده سال زندان محکوم شد.^۲

۱. سجادی، خوشیدواره: ص ۱۳۸.

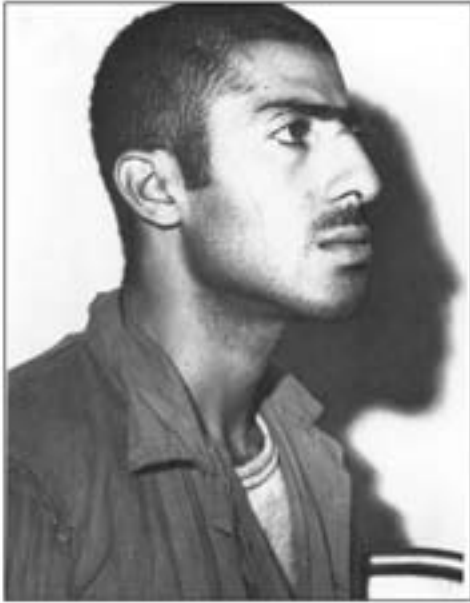
۲. همان: ص ۱۴۷.



وحید الفراخه

شماره جلد

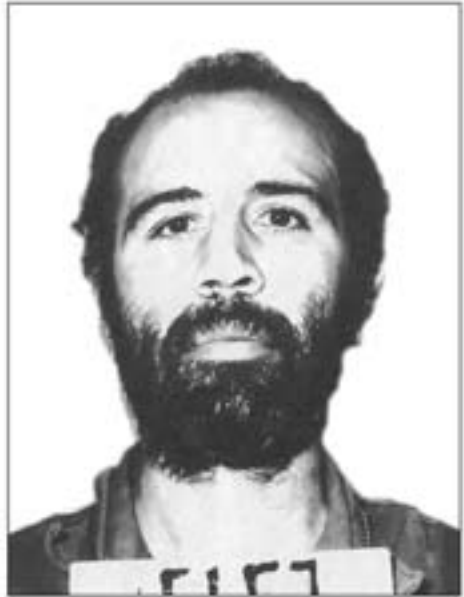
نام	وحید
شهرت	افراخه
نام پدر	سیدرضا
شغل	در لیست افراخه
نام و شهرت قبلی	
شماره شناسنامه	
تاریخ و محل صدور	
تاریخ و محل تولد	



ساسان صمیمی



طاهره سجادی



مهدی غیوران

○ مروری بر چند وصیت‌نامه

متن وصیت‌نامهٔ افراخته

وصیت‌نامهٔ غیر ارتشی رحمان (معروف به وحید) افراخته فرزند سعید در سحرگاه مورخهٔ ۵۴/۱۱/۴ به نام خدا

۱- از اینکه امکان دارد در مقابل اعمال ننگینی که انجام داده‌ام به مجازات برسم شرمندهم در پیشگاه خدا و در پیشگاه اعلیحضرت، ملت ایران و خانواده‌ام. خدا را شاهد می‌گیرم که قصدم خدمت بود ولی اکنون فهمیده‌ام که به راه خیانت کشیده شدم و امیدوارم گناهانم را خداوند ببخشد.

۲- از مقامات امنیتی کمیته به علت محبت‌ها و راهنمایی‌هایی که به من فرمودند نهایت سپاسگزاری را دارم زیرا موجب شد پی به اشتباهاتم ببرم و بتوانم ذره‌ای از دین خودم را به مملکت ادا کنم و می‌دانم اگر نتوانند اقدامی در مورد تخفیف مجازات من به عمل آورند ناشی از بدی آنها نیست بلکه اعمال گذشتهٔ من باعث شده است چنین مجازات شوم.

۳- باز هم استدعا دارم اگر امکان دارد به من فرصت داده شود تا به جبران گذشته بپردازم مخصوصاً در مورد اطلاعاتی که دارم احتیاج به مدتی وقت است تا به تکمیل آن بپردازم زیرا مجدداً شروع به نوشتن بازجویی کلی کرده و مطالب جدیدی به خاطرم رسیده است.

۴- آرزو دارم، هیچ فرد دیگری به مسیری که من رفتم کشیده نشود و هر ایرانی با اقدامات مفید و سازندهٔ خود در ساختن ایران نوین و ایرانی سعادت‌مندتر کوشش کند و با پیروی از اصول مترقیانهٔ انقلاب شاه و ملت و تحت رهبری خردمندان اعلیحضرت همایونی شاهنشاه آریامهر فرد مفیدی برای خود و کشورش باشد. همچنین آرزو دارم هر کسی در کنار زندگی عادی خود در صورت امکان به دستگاه امنیتی کشور در مبارزهٔ مقدسشان با خرابکاری و تروریسم همکاری کند و مانع از این شود که داستان غم‌انگیز زندگی من، برای یک جوان ایرانی دیگر تکرار شود.

۵- با این آرزو که تا لحظه‌ای که زنده‌ام به جبران گذشته بپردازم [و] با دستگاه امنیتی در زمینهٔ اطلاعات و زمینه‌های دیگر اقدامات ضدخرابکاری همکاری کنم و همچون سربازی جانباز و فداکار برای شاهنشاه محبوبم و ملت عزیزم بمیرم.

۶- آرزو دارم یکی از مقامات کمیته را که مرا می‌شناسند ببینم و مطالبی را عرض کنم. امضا

۷- دیگر وصیتی ندارم. نمایندهٔ ستانی - نمایندهٔ اواک - نمایندهٔ هی - فرماندهٔ گردان زندان - افسر مسئول زندان

متن وصیت‌نامه طاهررحیمی

وصیت‌نامه غیر ارتشی محمد طاهررحیمی فرزند رحیم در سحرگاه مورخه ۵۴/۱۱/۴ میل دارم در این روزهای آخر عمر خلاصه‌ای از تجربه زندگیم را به امید اینکه بتواند مورد استفاده دیگران قرار گیرد در اختیار بگذارم. هرچند که از یکی دو ماه پیش ضوابط فکریم مغشوش شده و اصراری بر درستی مطالب نوشته شده ندارم ولی آنطور که تابحال درک کرده‌ام این است که به علت حاکمیت احساسات و عواطف مذهبی و پیرو انگیزه‌های روشنفکری، به قصد خدمت به جامعه به این مسیر یعنی مبارزه مسلحانه کشیده شدم. در حالی که شرایط اجتماعی ایران خصوصاً امکاناتی که جدیداً به علت افزایش قیمت سوخت و رشد صنعتی برای دولت فراهم آمده لزوم و ضرورت مبارزه مسلحانه را از بین برده است و لذا هرگونه اقدام مسلحانه در این شرایط جز اتلاف نیروهای جوان چیزی نیست. زیرا در حال حاضر این نیروها از طریق شرکت مستقیم و فعال در تولید، بیشتر خواهند توانست به جامعه خدمت کنند و به شخصه امیدوارم رشد اجتماعی مملکت به قدری سریع باشد که تغییر نظام اجتماعی ما با آن نظامی که زندگی واقعاً عادلانه‌ای را برای همه بوجود بیاورد غیر از راه مسلحانه باشد. در پایان آرزوی رفاه و سعادت عموم مردم جهان خصوصاً مردم شرافتمند و زحمتکش ایران را دارم. وصیتی ندارم

نماینده‌آدستانی ارتش نماینده‌ساواک نماینده‌مذهبی فرمانده‌گردان زندان مفسر‌مسئول زندان

متن وصیت‌نامه صمدیه لباف

وصیت‌نامه غیر ارتشی مرتضی صمدیه لباف فرزند علی در سحرگاه مورخه ۵۴/۱۱/۴ سلام مرا به مادرم و برادرانم و خواهرانم برسانید. دیگر وصیتی ندارم.

مرتضی صمدیه لباف

بسم‌الله الرحمن الرحیم

نحن قدرنا بینکم الموت و ما نحن بمسوقین

«ما مرگ را میان شما قرار دادیم و نمی‌توانید از ما پیشی بگیرید.»

وصیت من به مادر و برادر و خواهرانم این است که هرگز از قرآن و خاندان عصمت و طهارت فاصله نگیرند؛ زیرا سعادت و رستگاری در همین است.

از برادران و خواهرانم خواهش می‌کنم برای من ۱۰ ماه روزه قرضی بگیرند، چون وضع مزاجی من

سالم نبود که بتوانم خودم بگیرم؛ و خواهش دیگرم این است که من را اگر گناهی در حق شماها کرده‌ام ببخشید مخصوصاً از مادرم طلب بخشش دارم. به من دعا کنید. امیدوارم که رستگار باشید. دیگر وصیتی ندارم.

مرتضی صمدیه لباف

نماینده ادستانی ارتش نمایندہ ساواک نمایندہ مذهبی فرمانده گردان زندان ماسرمستول زندان

متن وصیت نامه لبافی نژاد

وصیت نامه غیر ارتشی مرتضی لبافی نژاد فرزند عباسعلی در سحرگاه مورخه ۵۴/۱۱/۴

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

سلام و درود گرم من به پدر و مادر عزیزم. پدر و مادر مهربانم. پدر و مادری که هیچ چیز را از من دریغ نکردند. سلام من به پروین عزیزم. همسر مهربان و فداکارم. همسر متقی و پرهیزکارم. سلام من بر یکایک فامیل عزیز و مهربانم که متأسفانه فرصت نام بردن یکایک آنها را ندارم. برای من نگران نباشید که خداوند فرموده است و لا تحسبن الذين قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احياء عند ربهم يرزقون. مطالبی را مختصراً در زیر می‌نویسم و می‌خواهم دقیقاً این سفارشات اجرا گردد:

۱- مربی فرزندم فعلاً و تا وقتی همسرم در زندان است پدر و مادرم خواهد بود و بعد خود همسرم. اگر زمانی همسر عزیزم خواست شوهری اختیار کند به نظر من بهتر است فرزندم را مجدداً به پدر و مادرم بسپرد. بهر حال از مربی فرزندم هر که هست خواهان تربیت صحیح فرزندم می‌باشم. می‌خواهم او را نه تنها از نظر درسی بلکه از نظر مسائل مذهبی و اجتماعی نیز فردی آگاه و مطلع بار آورد. از نظر محبت نه کم و نه زیاد که هردو زبان بخش است در خانه‌ای که فرزندم رشد و تربیت می‌یابد تلویزیون و مجلات فاسد و هرگونه وسیله‌ای که موجبات فساد اخلاقش را ایجاد کند هرگز نباشد.

۲- سفارش به مادرم در مورد پروین عزیزم می‌کنم و می‌خواهم که همیشه و همواره نسبت به او محبت قلبی را حفظ کرده و به خصوص تا او در زندان است مکرراً و مرتباً به دیدار او برود و از محبت به او فروگذار ننماید.

۳- سفارش به مادرم در مورد زهرا می‌کنم. البته می‌دانم که فلورا و بهمن عزیز آنقدر انسان هستند که هیچ‌گاه قدر زحمتهای او را فراموش نکنند ولی مع الوصف اگر روزی از او جدا شدند از مادرم می‌خواهم

- که او را چون دخترش نزد خود نگهدارد. او حق فراوانی به گردن همگی ما دارد.
- ۴- مدت ۳/۵ سال نماز قضا و ۲/۵ ماه روزه قضا برابیم از پول خمس داده بخرید.
- ۵- آنچه پول نقد و سکه طلا دارم مبلغ ده هزار تومان را خیرات کنید. خمس پول نقد و سکه‌ها را بپردازید. مخارجی که برابیم کرده‌اید از آن بردارید. اگر طلبی از کسی داشتم و آن را وصول کردید خمس آن را نیز بپردازید و بهر حال آنچه باقی ماند و به علاوه کلیه اثاثیه منزل متعلق به همسر من می‌باشد و او هرگونه دخل و تصرفی می‌تواند در آن بنماید. محل سکه‌های طلا درون یک کارتن [است] که در داخل اطاق بالا که اثاثیه ما قرار دارد، این کارتن در درون درگاهی است. درون کارتن یک ظرف چینی است که درونش مقداری پوشال و یک قوطی است. پول نقد که برابر مبلغ ۶۴ هزار تومان است در چهار برگ ورقه سپرده ثابت بانک صادرات است که درون یک پاکت بزرگ به همراه سایر مدارک قرار دارد. مبالغی نیز از این و آن طلب دارم البته مقداری از پول فوق و سکه‌ها را ساواک ضبط خواهد کرد.
- ۶- به مادرم توصیه می‌کنم در نمازهایش دقت بیشتری کند و علی‌الخصوص در ضمن یکی دو سال آینده حتماً به حج برود.
- ۷- به پدرم توصیه می‌کنم که او نیز در نمازهایش دقت بیشتری کند و حتماً تلویزیون را بفروشد.
- ۸- در مراسمی که برای من برپا می‌گردد اکیداً از شرکت زن‌های بی‌حجاب و یا حتی با چادر و یا روسری توری جلوگیری نمایید.
- به همین جا مطالب فوق را ختم می‌کنم و بار دیگر سفارش می‌کنم مطالب فوق را دقیقاً اجرا نمایید.
- قربان همگی فامیل عزیز مرتضی لبافی‌نژاد. وصیت دیگری ندارم.

نماینده‌های استانی ارتش نمایندگانش ساواک نمایندگانش هیئتی فرمانده‌گردان زندان مافسرومسئول زندان



دکتر مرتضی لبافی نژاد و همسرش پروین سلیمی

□ پیامدهای دستگیری افراخته

○ همکاری گستردهٔ توکلی خواه

دستگیری‌های سال ۱۳۵۴ و مهمتر از همه دستگیری وحید افراخته و افراد مرتبط با وی، افزون بر آنچه در صفحات قبل آمد، پیامدهای دیگری هم داشت که به تدریج خود را نشان می‌داد. سازمان در سیستم حفاظتی خود تجدیدنظری جدی کرد و در این امر، عمدهٔ تلاش خود را برای بسته‌تر کردن روابط، به کار گرفت. ذکر جزئیات کامل این بحث در اینجا ضرورتی ندارد؛ تنها به این اشاره بسنده می‌شود که مرکزیت سازمان نیروی خود را بیشتر و هشیارانه‌تر در حفظ افراد و کمترین ضربه‌پذیری گذاشت. **محمدجواد قاندى**، از اعضای مرکزی (و عضو مرکزیت از سال ۵۵)، یکی از وظایف اصلی‌اش تنظیم هرچه دقیق‌تر حفاظت تشکیلاتی بود.^۱

از آنجا که سازمان‌های چریکی شهری ایران در آن دوران بیشترین اهتمام را بر ذهنیات و تصورات بنا کرده بودند، از برخی از جنبه‌ها و پیامدهای آن ذهنیات غافل می‌ماندند و به همین علت، ضربه‌ها از نقاطی وارد می‌شد که قبلاً در محاسبه‌ها منظور نشده بودند. از جملهٔ این نقاط ضربه‌پذیر، استفادهٔ حساب شده ولی فراوان رژیم از عناصر فعال سازمان‌ها بود که با ساواک همکاری کامل داشتند.

در ۲۷ آبان ماه ۱۳۵۴ در پی دستگیری دوتن از اعضای ردهٔ پایین سازمان در همدان، فردی به نام **محمد توکلی خواه** نیز دستگیر شد که در بازجویی‌ها عنوان نمود که پس از گذراندن دوره‌های مختلف تشکیلاتی، در این اواخر، مرحلهٔ انتقادی را می‌گذرانده و به کارگری فرستاده شده بود. این شخص طی فعالیتش در سازمان، در همهٔ شاخه‌ها کار کرده بود و اکثر چهره‌های سرشناس مخفی سازمان، از جمله **تقی شهرام** و **بهرام آرام**، را می‌شناخت. کمیتهٔ مشترک حداکثر استفاده را از وی برد و در اواخر سال ۱۳۵۶ نیز او را به خارج (ابتدا ترکیه و بعد اروپا) فرستاد؛ که پس از خروج نیز همکاری‌اش در سطح وسیع ادامه داشت.^۲

از اولین نشانه‌های همکاری وی لو رفتن یکی از خانه‌های تیمی در خیابان صفی‌علیشاه بود. در این خانه چند نفر مستقر بودند: **عبدالله اسفندیاری**، **علیرضا باباخانی**، **صادق کرداحمدی** و همسر وی **زهرا نجفی**. همهٔ افراد این خانه، به هنگام ضربهٔ مأموران کمیتهٔ مشترک، سالم و زنده دستگیر شدند. از تبعات

۱. خلاصه پرونده‌ها...: قاندى، محمدجواد.

۲. خلاصه پرونده‌ها...: توکلی خواه، محمد.

دستگیری این افراد، که در جریان بازجویی‌های‌شان وحید افراخته نیز حضور داشت و در «شکستن» مقاومت آنها نقش «ارشادی» به او واگذار شده بود، لو رفتن قرارهای حسن سبحان‌اللهی و ابراهیم داور بود که هر دو به هنگام برخورد با مأموران، با استفاده از سیانور، خودکشی کردند؛ این دو تن در آن زمان از کادرهای درجهٔ یک سازمان بودند. از دست رفتن این عناصر برای سازمان سنگین بود؛ به خصوص که نمی‌دانست ضربات از کجا وارد می‌شود.

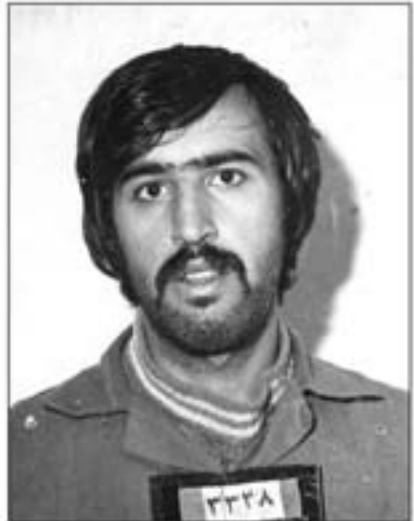
همچنین در یک برنامهٔ منظم «گشت» (شهر گردی)، توکلی‌خواه، به همراه اکیپ‌های عملیاتی کمیتهٔ مشترک، بیش از یک سال و نیم فعالیت داشت. نام مستعار وی در این برنامه‌ها «فردوس» بود. یک اتومبیل پژو نیز به او واگذار شده و در اختیارش بود.^۱ ضمن همین گشت‌ها بزرگترین ضربات بر سازمان وارد آمد که دو مورد مهم آن را ذکر می‌کنیم.



محمد طاهر رحیمی



صادق کرد احمدی



محمد توکل خواجه

○ شناسایی شریف‌زاده و موسوی قمی و خودکشی آنها

در عصر آخر فروردین ۱۳۵۵ توکلی‌خواه در خیابان منیریه، دو تن از اعضای مؤثر را که می‌شناخت مشاهده کرد. این دو نفر جمال شریف‌زاده شیرازی و مهدی موسوی قمی بودند؛ به همراه این دو یک زن نیز مشاهده شد که بعداً هویت وی طاهره (فاطمه) میرزا جعفر علاف اعلام گردید؛ و معلوم شد که همسر تقی شهرام و خواهر برادران میرزا جعفر علاف است که یکی از آنها توسط سازمان تصفیه و ترور شد و دیگری، در سال ۱۳۵۶ به دنبال یأس و سرخوردگی از مشی سازمان، خود را به ساواک معرفی نمود. هر سه فرد مورد مشاهده، از اعضای مرکزیت شاخه تقی شهرام بودند. پس از ضربات سال ۱۳۵۴، شاخه‌های سیاسی و کارگری نیز در جهت رشد نظامی اعضای خویش گام‌هایی برداشتند؛ بنابراین عضویت در این شاخه‌ها به معنای نظامی نبودن افراد نبود. ساواک در مورد هر سه این افراد حساسیت داشت. به دنبال دستگیری‌های زنجیره‌ای سال ۵۴، از جمله مسائلی که روشن شد، موقعیت و نقش یکی از کادرهای برجسته (جمال شریف‌زاده شیرازی) بود که پیش از آن، شناخته نشده بود.

جمال شریف‌زاده شیرازی، بر اساس اطلاعات به دست آمده:

- فرزند یک ساعت ساز بود؛ در سال ۱۳۲۹ در تهران متولد شد و از همان کودکی با خانواده به عراق رفت. در جریان اخراج ایرانیان از عراق، در سال ۱۳۴۹، این خانواده نیز جزء معاودین بود.
- از سال ۱۳۵۰، از طریق دانشگاه^۱ با سازمان ارتباط داشت که پس از ضربه شهریور، این ارتباط قطع شد. مجدداً در سال ۱۳۵۳ توسط عبدالله زرین کفش به سازمان وصل گردید و تحت مسئولیت وی قرار گرفت.
- از تابستان ۱۳۵۴ زندگی مخفی اختیار کرد و در شاخه تقی شهرام، به سرعت، مدارج ارتقا را طی نمود. به هنگام مرگش در ۳۱ فروردین ۱۳۵۵ معاون شهرام در شاخه وی بود. شریف‌زاده مدتی نیز مسئول گروهی از اعضای سازمان، معروف به «گروه ساسانیان»، بوده است؛ که هدف از تشکیل این گروه، ایجاد ارتباط بین کادرهای اصلی و سمپات‌ها و تهیه پول و تدارکات از بازاری‌ها بود.
- عامل مستقیم قتل علی میرزا جعفر علاف و شخصی به نام اصلی یا مستعار رضا مهدوی و «یک طلبه علوم دینی»^۲؛ شخص شریف‌زاده بوده است. وی در ضمن شوهر خواهر خود به نام «رضا خالقی» را

۱. وی دانشجوی مهندسی فیزیک در دانشگاه صنعتی بود.

۲. از مدارک موجود، بجز آنچه نقل شد، اطلاع دیگری به دست نمی‌آید.

که رانندهٔ وزارت دربار بوده، به تصور دادن اطلاعات علیه او به ساواک، در آذر ماه ۱۳۵۴ به قتل رسانده است.^۱

علاوه بر شریف‌زاده، مهدی موسوی قمی نیز از کادرهای مهم شاخهٔ شهرام بود. وی، چنانکه در فصل مربوط به تصیفه‌ها و ترورهای داخل سازمان نیز یاد شد، هم در جریان ترور جواد سعیدی نقش داشت و هم در جریان ترور صمدیهٔ لباف، قرار بود در غیاب حسین سیاه‌کلاه - که دستش در حین آتش زدن جسد شریف واقفی سوخته بود - نقش ضارب را به عهده داشته باشد.^۲

مأموران کمیتهٔ مشترک، به محض مشاهدهٔ این سه نفر، ضمن جای‌گیری در منطقه (خیابان منیریه، نزدیک به میدان) با آنها درگیر شدند و پس از دقایقی، هر سه نفر با استفاده از سیانور خودکشی کردند. ضربه‌ای که بدین طریق به سازمان خورد، تا مدت‌ها جبران نشد و بسیاری از تمهیدات مرکزیت را برهم زد.

۱. خلاصه پرونده‌ها...: شریف‌زاده شیرازی، جمال.

۲. همان: موسوی قمی، مهدی.

زنجیره ضربه‌های پی در پی ● ۴۷



جمال شریف‌زاده شیرازی



مهادی موسوی قمی



طاهره میرزا جعفر علاف

○ کشته شدن بهرام آرام

در بعدازظهر ۲۵ آبان ۱۳۵۵، بهرام آرام رهبر نظامی سازمان، در میدان مخبرالدوله توسط توکلی‌خواه در حالی مشاهده شد که مشغول سوار شدن به یک اتومبیل شخصی مسافرکش بود. دو اکیپ کمیتۀ مشترک به تعقیب اتومبیل مزبور پرداختند. در اواسط خیابان شیوا (سراسیاب دولاب) بهرام آرام متوجه تعقیب شد؛ و در حال پیاده شدن از اتومبیل به سوی اتومبیل‌های مأموران تیراندازی کرد. در جنگ و گریزی که رخ داد، آرام در زمینی محصور به چند ساختمان گیر افتاد و پشت مقداری آجر و مصالح ساختمانی سنگر گرفت. بعد از حدود یک ساعت تیراندازی متقابل، سرانجام با انفجار نارنجک خودکشی کرد.^۱ از وی در همان جا، یادداشت‌هایی به دست پلیس افتاد که بخشی از آن در روزنامه‌ها نیز به چاپ رسید. مفاد این نوشته‌ها از وضعیت متشتت و متلاشی او از جهت روحی و انگیزه‌ای حکایت داشت و سخت تکان دهنده بود.^۲ مرگ بهرام آرام بیش از همه به تقی شهرام ضربه زد. او بازوی اجرایی و عامل اصلی اجرای خودکامگی‌های شهرام بود و قطعاً چنانچه چنین عاملی وجود نمی‌داشت، مرکزیت مارکسیست شده نمی‌توانست سلطۀ خود را - به خصوص با استفاده از ابزارهای نظامی و خشونت‌بار - بر کلیت سازمان تحکیم بخشد. بهرام آرام فرزند صادق متولد ۱۳۲۸ تهران، در دوران دانشجویی در رشته فیزیک دانشگاه صنعتی آریامهر (شریف) در سال ۱۳۴۸ توسط احمد رضایی به عضویت سازمان درآمد و مدتی هم تحت مسئولیت رضا رضایی قرار داشت. وی در طول حضور در سازمان تا زمانی که به بالاترین سطح تشکیلاتی رسید چندین نام مستعار داشت که برخی از آنها عبارت بودند از: علی، عبدل، رضا، سید، میرزا، جواد، احمد، فتح‌الله، ساسان. بهرام آرام، که پیش از ضربه شهریور تحت مسئولیت علی باکری قرار داشت، پس از ضربه مزبور، توسط ساواک شناسایی شد و زندگی مخفی اختیار کرد. از همان نخست، استعداد سرشاری در امور نظامی و عملیاتی از خود نشان داد و توانست طی پنج سال در مرکزیت سازمان (در کنار احمد رضایی، رضا رضایی، کاظم ذوالانوار، تقی شهرام، مجید شریف واقفی و حسین سپاه‌کلاه) حضور داشته باشد. در واقع، بهرام آرام استوارترین و قدیمی‌ترین عنصر مرکزیت طی این سال‌ها بود.^۳

۱. خلاصه پرونده‌ها... آرام، بهرام. روزنامه‌های کیهان و اطلاعات ۲۶ آبان ۵۵.

۲. همان.

۳. همان. یادداشت‌های حسین روحانی و نیز یادداشت‌های جواد قانندی و قاسم عابدینی.



بهرام آرام



□ ضربات سال ۵۵ بر اساس بولتن‌های ساواک

۱- در روزهای ۱۱ و ۵۵/۱/۱۲ دو تن از مرتبطين بهرام آرام- که شغل یکی از آنها، به نام حسن ملک، معمار بود و ضمن همکاری تشکیلاتی، در تهیه خانه‌های امن و تدارک جاسازی در این خانه‌ها فعال بود - دستگیر شدند.

۲- بعدازظهر روز ۵۵/۱/۲۳ دو نفر جوان مظنون، توسط مأموران کمیته مشترک، در خیابان‌های جنوب تهران دستگیر شدند. در تحقیقات و بازجویی‌ها مشخص شد که این دو نفر با یکی از اعضای مخفی مجاهدین خلق ارتباط داشته‌اند.

۳- در روز ۵۵/۱/۲۴، متعاقب دستگیری دو تن از افراد مرتبط با سازمان، یک عضو علنی گروه دستگیر شد و در پی بازجویی‌های معمول، یک شاخه پنج نفری از دانشجویان دانشگاه تهران کشف و اعضای آن در فاصله روزهای ۲۴ تا ۵۵/۱/۲۸ دستگیر شدند. از این افراد مقادیری مدارک و نشریات مربوط به سازمان به دست آمد و افراد مزبور اعتراف کردند که مقدمات الحاق خود به سازمان را می‌گذرانده‌اند. در پی ادامه فعالیت‌های کمیته مشترک، هفت نفر دیگر از وابستگان به آن شاخه دانشجویی، در تهران و اصفهان، شناسایی و دستگیر شدند.

۴- طی روزهای ۱/۲۹ تا ۵۵/۲/۱ چهار نفر از عضوهای علنی مجاهدین خلق، پس از مراحل تعقیب و مراقبت، دستگیر شدند.

۵- بعدازظهر روز ۵۵/۲/۱ مأموران کمیته مشترک، در خیابان امیریۀ تهران، سه نفر از جمله یک زن جوان را که از عناصر مخفی سازمان بودند، محاصره کردند. در جریان عملیات، آن سه نفر به قتل رسیدند؛ یک عابر نیز کشته شد و عابر دیگر مجروح گردید. هویت این سه نفر بدین قرار بود: مهدی موسوی قمی، فاطمه (طاهره) میرزا جعفر آلائی (همسر تقی شهرام)، جمال شریف‌زاده شیرازی.

۶- بعدازظهر روز ۵۵/۲/۶ مأموران ساواک یکی از اعضای مخفی وابسته به سازمان را در خیابان عین‌الدوله (ایران) تهران مورد شناسایی قرار داده درصدد دستگیری او برمی‌آیند. در تیراندازی متقابل، فرد مذکور از ناحیه ران و ساق پا مجروح و دستگیر می‌شود. وی احمد احمد نام داشت که از سال ۵۲ به اتفاق همسر خود مخفی شده و پس از چندی به دلیل اختلافات ایدئولوژیک (از جمله مارکسیست

شدن همسرش فاطمه فرتوک‌زاده^۱ ارتباطش را صرفاً با افراد مذهبی حفظ کرده بود.

۷- طی روزهای ۶ تا ۵۵/۳/۹ تعداد ۹ نفر از اعضای علنی سازمان در شهرهای تهران، ساری و قم دستگیر شدند.

۸- با دستگیری یک طلبه علوم دینی، که بر مبنای گزارش‌های رسیده به ساواک، قصد عزیمت به سوریه و فعالیت در جنبش فلسطین را داشت، فرد دیگری که از رابطین سازمان با خارج از کشور بود نیز در تاریخ ۵۵/۲/۱۴ دستگیر شد.

۹- در روز ۵۵/۲/۱۵ یکی از اعضای علنی سازمان، که با عضوهای مخفی گروه ارتباط داشت، در اصفهان دستگیر شد و متعاقب آن، عضو علنی دیگری در تاریخ ۵۵/۲/۲۰، پس از یک سلسله مراقبت‌های امنیتی، دستگیر گردید.

۱۰- یک دیپلمه وظیفه، که عضو علنی سازمان بود، در تاریخ ۵۵/۲/۱۹ بازداشت شد که در پی آن، شش نفر از مرتبطين وی که در آستانه پیوستن و مخفی شدن بودند، دستگیر شدند.

۱۱- پیش از ظهر روز ۵۵/۳/۱ در یک منزل واقع در خیابان هادی‌آباد شهرستان قزوین انفجاری رخ داد که طی آن، زن جوانی در اثر انفجار مصدوم شده بود. در محل حادثه یک دستگاه ماشین فتوکپی، یک دستگاه ماشین تحریر، مقدار قابل توجهی از نشریات و اعلامیه‌های مجاهدین خلق و مقادیری مواد منفجره و پول نقد کشف شد. در ادامه تحقیقات مشخص شد که زن مصدوم اشرف ربیعی نام دارد و همسر علی اکبر نبوی نوری عضو مخفی سازمان و بنیانگذار گروه مذهبی «فریاد خلق» است. در پی تحقیق از ربیعی، دو نفر دیگر از اعضای گروه در تهران و قم شناسایی و دستگیر شدند.

۱۲- از تاریخ ۱۶ تا ۵۵/۴/۲۵ در شهرهای تهران، مشهد، قم، اصفهان و ساری، ۹ نفر از اعضا و سمپات‌های سازمان بازداشت شدند.

۱۳- در تاریخ ۵۵/۵/۸ پنج نفر از اعضای یکی از شاخه‌های سازمان، که در جریان تهیه و تکثیر نشریات

۱. در نقلی از احمداحمد، فاطمه فرتوک زاده در تماسی با مادرش خود را مسلمان خوانده و گفته بود: برای حفظ جان همسرم (احمداحمد) تظاهر به مارکسیست بودن می‌کنم.

۲. در فاصله دستگیری‌های قبلی تا مورد اخیر، ساواک و کمیته مشترک درگیر ضربات به سازمان چریک‌های فدایی خلق بودند که طی آن، سرانجام در ۵۵/۴/۸ حمید اشرف رهبر گروه به اتفاق ۱۰ تن دیگر از اعضای مرکزیت، نیز کشته شد.

درون گروهی و اعلامیه بودند، دستگیر شدند و کلیه وسایل تکثیر کشف و ضبط گردید.

۱۴- با پیگیری ردّ اتومبیل فولکس واگن به جای مانده از عوامل ترور سه مستشار آمریکایی در ۶ شهریور ۵۵، در ساعت ۹ بعدازظهر روز ۵۵/۶/۱۱ مأموران ساواک و کمیته مشترک، یکی از اعضای فراری سازمان به نام **حسن آلاپوش** را محاصره کردند؛ که در جریان اقدام به فرار، مورد اصابت گلوله مأموران قرار گرفت و کشته شد.

۱۵- در صبح روز ۵۵/۶/۱۲ دو نفر از اعضای مخفی سازمان در خیابان امیرکبیر، در مواجهه با مأموران کمیته مشترک، به تیراندازی متقابل پرداختند که در نتیجه هردو از پای درآمدند.

۱۶- در پیگیری ردهای به دست آمده، طی روزهای ۱۲ تا ۵۵/۶/۱۶ سه نفر از اعضای علنی سازمان دستگیر شدند و از خانه‌های امن متعلق به ایشان، مقادیری نشریه و یک دستگاه کامل چاپ، کشف و ضبط گردید.

۱۷- یکی از مخفیگاه‌ها و انبارک‌های سازمان، در پوشش شرکتی واقع در خیابان شاه (جمهوری اسلامی) تهران، در تاریخ ۵۵/۶/۲۳ کشف گردید و مقادیری سلاح و مواد منفجره، یک دستگاه فتوکپی و مقادیر قابل توجهی نشریات و اعلامیه‌های تکثیر شده به دست آمد.

۱۸- در جریان مراقبت از یک عضو مرتبط با **حسن آلاپوش**، چون ادامه عملیات نتیجه‌بخش تشخیص داده نشد، در روز ۵۵/۷/۱ مأموران کمیته مشترک برای دستگیری نامبرده، در خیابان قزوین تهران به وی نزدیک شدند؛ لیکن وی مبادرت به کشیدن سلاح کمری کرد که توسط مأموران دستگیر شد ولی با استفاده از سیانور خودکشی کرد. وی **مهدی میرصادقی** نام داشت و عضو سازمان بود که یک بار در سال ۵۰ دستگیر شد ولی پس از آزادی از زندان به فعالیت خود ادامه داد. نتیجه تحقیقات نشان می‌دهد که فعالیت نامبرده در شاخه مرکزی گروه متمرکز بوده است.

۱۹- در ادامه مراقبت‌های عملیاتی از یک خانه تیمی متعلق به **میرصادقی** واقع در خیابان شهباز (۱۷ شهریور) تهران، در روز ۵۵/۷/۲ شخصی به هنگام خروج از خانه مزبور توسط مأموران دستگیر شد. هویت وی **محمدباقر بیگدلی** فارغ‌التحصیل مدرسه عالی علوم ارتباطات درج شده که برابر سوابق موجود، از سال ۵۲ متواری بوده است.

۲۰- در روز ۵۵/۷/۶ مأموران گشت کمیته مشترک در خیابان شاه (جمهوری اسلامی) تهران به زن و مرد جوانی ظنین شدند و در صدد بازرسی از آنها برآمدند. مظنونین، ضمن فرار، با سلاح کمری مبادرت به

تیراندازی به مأموران کردند. زن جوان در تیراندازی متقابل کشته شد و مرد جوان نیز به هنگام کشیدن ضامن نارنجک و اقدام برای پرتاب آن به سوی مأموران، در اثر انفجار نارنجک به قتل رسید. در نتیجه تحقیقات بعدی روشن شد که زن مزبور، **سرور آلاپوش** نام دارد و مرد مقتول **محمدحسین اکبری آهنگر** است که در شاخه مذهبی گروه فعالیت داشته و در جریان ترور مستشاران غیرنظامی آمریکا در ایران، در شهریور ۵۵، شرکت داشته است.

۲۱- به دنبال سلسله اقدامات عملیاتی و مراقبتی، یکی از اعضای مجاهدین خلق به نام **نرگس قجر عضدانلو** مورد شناسایی قرار گرفت و مخفیگاه وی در خیابان‌های توس و هدایت تهران تحت کنترل مأموران مراقب درآمد. در جریان تعقیب وی، در روز ۵۵/۷/۸، مأموران در خیابان شاهپور (وحدت اسلامی) تهران در صدد دستگیری او برآمدند که نامبرده به داخل یکی از کوچه‌های بن‌بست خیابان مذکور فرار و مبادرت به پرتاب نارنجک کرد. در ادامه عملیات، وی دستگیر شد ولی با استفاده از کپسول سیانور خودکشی کرد. نامبرده از سال ۵۴ متواری بود.

۲۲- در روز ۵۵/۷/۱۸ اکیپ‌های عملیاتی ساواک، در خیابان خیام تهران، به دو نفر جوان ظنین شدند. در شروع اقدام مأموران، یکی از آن دو مبادرت به تیراندازی کرد که در اثر تیراندازی متقابل مأموران، از پای درآمد و به قتل رسید؛ و فرد دوم نیز دستگیر گردید. در بررسی‌های بعد روشن شد که فرد مقتول **مجتبی آلاپوش** (برادر حسن و سرور) نام دارد و فرد دستگیر شده **علی محمد بیاتی** کمیته‌ی شناسایی شد.

۲۳- در روز ۵۵/۷/۲۲ مأموران گشت کمیته مشترک، در میدان ارک تهران، به یک نفر جوان ظنین شدند و برای بازرسی و تعیین هویت فرد مذکور، به وی نزدیک گشتند؛ لیکن وی، پس از مقاومتی کوتاه دستگیر شد که فوراً با استفاده از سیانور خودکشی کرد. هویت وی **علیرضا الفت** تشخیص داده شد. این شخص، قبلاً در سال ۵۲ دستگیر و به ۱/۵ سال زندان محکوم گردید؛ که پس از آزادی از حبس، مجدداً به سازمان پیوست.

۲۴- در مراقبت از یک منزل مشکوک واقع در خیابان نهم آبان تهران (منشعب از انتهای خیابان گرگان)، در روز ۵۵/۷/۲۵ زنی به هنگام مراجعه برای تخلیه خانه، مورد هجوم مأموران قرار گرفت. وی که قصد پرتاب نارنجک داشت، در اثر تیراندازی مأموران زخمی شد و ساعتی بعد در بیمارستان درگذشت. هویت وی **سیمین تاج جریری** اعلام شد؛ که پس از مدتی بازداشت در سال ۵۲، از سال ۵۳ متواری

شده و در شاخه نظامی سازمان به کار پرداخته بود. مسئول مستقیم وی بهرام آرام بود. نامبرده در طرح شناسایی ترور دو مستشار آمریکایی، سرتیپ زندگی پورو حسن حسنان شرکت داشته است. ۲۵- در جریان ادامه تحقیقات از یک خانه مشکوک، از طریق اطلاع مالک خانه، مأموران در جریان قرار داشتند که زنی خود را از بستگان مستأجرین معرفی کرده و جهت تخلیه خانه مراجعه نموده است. در روز ۵۵/۷/۳۰ با ورود مأموران به خانه، زن موردنظر که سلاح خود را آماده شلیک کرده بود، توسط مأموران دستگیر شد ولی با استفاده از کپسول سیانوری که در دهان داشت، خودکشی کرد. مقتول اکرم صادق پور کلوری شناسایی شد. وی همسر احمد بناساز نوری عضو زندانی سازمان مجاهدین خلق بود و از سال ۵۴ متواری شده بود.

۲۶- در روز ۵۵/۸/۲ مأموران یکی از اکیپ‌های گشت کمیته مشترک، در چهارراه مولوی تهران، به یک مرد جوان ظنین شدند. به منظور بازرسی و تعیین هویت فرد مظنون، مأموران به وی نزدیک شدند ولی با تیراندازی و فرار وی مواجه گشتند. فرد مذکور پس از لحظاتی دستگیر شد ولی موفق به استعمال سیانور گردید و پس از چند روز در بیمارستان فوت کرد. هویت وی محمدرضا باب احمدی تشخیص داده شد. از نامبرده، ظرف چند روزی که زنده بود، اطلاعات مختصر ولی مؤثری کسب شد. ۲۷- به تاریخ ۵۵/۸/۸، در مراقبت و پیگیری از اطلاعات به دست آمده از باب احمدی، حوالی یکی از مکان‌های موردنظر، فردی که حرکات و رفتاری مشکوک داشت، به طور کاملاً تصادفی مورد توجه مأموران قرار گرفت. پیش از هرگونه اقدامی برای دستگیری وی، فرد مظنون به محض مشاهده مأموران اقدام به استفاده از سیانور کرد و فوت شد. وی محمدحاج شفیعیه‌ها شناسایی شد که از سال ۵۱ متواری بود و با شاخه‌های قزوین و تهران سازمان فعالیت می‌کرد.

۲۸- در روز ۵۵/۸/۲۰ مأموران کمیته مشترک اصفهان، در خیابان محمدرضا شاه این شهرستان، به جوانی که رفتار مشکوکی داشته ظنین شده اقدام به بررسی وضعیت وی می‌کنند. شخص مظنون، ضمن اقدام به فرار، مبادرت به تیراندازی کرد و سرانجام توسط مأموران دستگیر شد. در تحقیقات مشخص شد که وی محمدرضا احمدآخوندی نام دارد که از سال ۵۴ متواری بوده و در سازمان مجاهدین خلق فعالیت می‌کرده است. نامبرده بعدها محکوم به اعدام گردید و تیرباران شد.

۲۹- در روز ۵۵/۸/۲۳، به دنبال دستگیری احمدآخوندی، یکی دیگر از اعضای گروه وی به نام فریبرز لبافی‌نژاد، که سال‌ها متواری بوده، به ساواک اصفهان مراجعه و خود را معرفی کرد. وی بعداً در یک

مصاحبه مطبوعاتی و رادیو - تلویزیونی، به همراه صادق کرداحمدی و همسرش زهرا نجفی، شرکت کرد. فریبرز برادر دکتر مرتضی لبافی‌نژاد بود.

۳۰- در روز ۵۵/۸/۲۵، دو اکیپ گشت کمیته مشترک پس از تعقیب یک اتومبیل، از میدان مخبرالدوله به سمت شرق تهران، در خیابان شیوا آن را محاصره و متوقف کردند. در این هنگام یکی از مسافرین اتومبیل خارج شده به مأموران تیراندازی کرد و پشت یک ساختمان نیمه‌تمام سنگر گرفت. سرانجام فرد مذکور، با انفجار نارنجک، مبادرت به خودکشی کرد. وی بهرام آرام، رهبر نظامی سازمان مجاهدین خلق بود که نزدیک به پنج سال در رهبری و مرکزیت سازمان قرار داشت.

۳۱- در روز ۵۵/۹/۱۱ مأموران کلانتری ۱۲ تهران، در یکی از کوچه‌های حوالی خیابان شاپور (وحدت اسلامی) تهران، به یک مرد جوان که وضعیتی مشکوک داشت ظنین شدند و به وی نزدیک شدند. وی مبادرت به تیراندازی کرد و سنگر گرفت ولی پس از تمام شدن فشنگ‌های سلاح کمربندی‌اش، اقدام به پرتاب نارنجک کرد که منفجر نشد. سرانجام با استفاده از کپسول سیانور دست به خودکشی زد و فوت کرد. اولین اعلامیه‌های مربوط به ترور سه مستشار غیرنظامی آمریکا، که پلیس امنیتی رژیم مشاهده کرد، از وی به دست آمد. فرد مذکور محمد صادق (مجید) لغوی نام داشت که از سال ۵۰ متواری و تحت تعقیب بود.

۳۲- در روز ۵۵/۹/۱۲ صدای انفجاری از یک محل متروکه در حوالی فرح‌آباد خزانه (خزانه بخارایی) تهران شنیده می‌شود. عده‌ای از اهالی به محل انفجار رفته با جسد زنی مواجه شدند. در بررسی‌های کمیته مشترک تنها این نکته به دست می‌آید که وی به اتفاق بهرام آرام در تاریخ ۵۵/۶/۱۵، دو اتاق همکف را در خانه‌ای از همسر یکی از افسران نیروی هوایی اجاره کرده‌اند.^۱

۳۳- در روز ۵۵/۹/۱۵ یکی از واحدهای تعقیب و مراقبت ساواک، زن جوانی را که قبلاً شناسایی شده و مورد تعقیب بوده است، در یکی از خیابان‌های فرعی تهران پارس مشاهده کرد. مأموران، که مجاز به عملیات مستقیم نبوده‌اند، اقدام به تعقیب کردند ولی زن جوان، که مرتباً از تکنیک‌های ضدتعقیب استفاده می‌کرده، پس از عبور از چند محل و خیابان، در خیابان سقّاباشی (حوالی خیابان ایران) شروع

۱. بعدها (پس از پیروزی انقلاب) ادعا گردید که وی فاطمه فرتوک‌زاده همسر احمد احمد بوده که شایع شده بود به علت فشارهای روحی خودکشی کرده است. ولی همسر وی و برخی دیگر از مرتبطان سازمان معتقدند که مرگ وی مشکوک بوده و احتمالاً توسط سازمان انجام شده است.

به دویدن کرد. مأموران عملیاتی کمیته مشترک، که برای پشتیبانی از تیم مراقبت وارد منطقه شده بودند، وارد عمل شدند و سرانجام زن جوان در نتیجه تیراندازی مأموران زخمی و در بیمارستان فوت کرد. وی فاطمه تیفنکچی، دانشجوی سابق دانشگاه تهران، شناسایی شد. نامبرده همسر هادی روشن‌روان از اعضای سازمان بود که پس از چند ماه بازداشت در سال ۵۲، از اواخر سال ۵۳ متواری شده بود.

۳۴- در روز ۵۵/۹/۲۳ ابراهیم انتظارالمهدی، از اعضای فعال و قدیمی سازمان که از سال ۵۰ مخفی بود، با مراجعه به «دکتر فرهنگ مهر» رییس دانشگاه پهلوی (دانشگاه شیراز)، خود را به مقامات امنیتی معرفی نمود که پس از تحقیقات و تخلیه اطلاعات آزاد گردید.

۳۵- در روز ۵۵/۹/۲۷ مأموران گشت کمیته مشترک، در میدان بهارستان تهران، به یک زن ظنین شده برای بررسی به وی نزدیک شدند. زن مزبور، با مشاهده مأموران، سوار یک تاکسی شد که توسط مأموران کمیته متوقف گردید. زن موردنظر به سوی مأموران تیراندازی کرد که با شلیک متقابل به قتل رسید. وی هایدۀ محسنیان، دبیر سابق دبیرستان‌های مشهد، شناسایی شد که از سال ۵۴ متواری بوده و در سازمان فعالیت می‌کرده است.

۳۶- در روز ۵۵/۱۰/۱۱ مأموران گشت کمیته مشترک، در منطقه سرچشمه تهران، به جوان موتورسواری ظنین شده برای بررسی وضعیت وی اقدام کردند. موتورسوار، با مشاهده مأموران، مبادرت به تیراندازی با سلاح کمری کرده و در نتیجه تیراندازی متقابل، به قتل رسید. وی محمدرضا تفگری، دانشجوی سابق دانشکده پزشکی دانشگاه تهران، شناسایی شد که از اواسط سال ۵۵ متواری شده در سازمان فعالیت می‌کرده است.

۳۷- در روز ۵۵/۱۰/۲۷ مأموران گشت کمیته مشترک، در منطقه میدان گمرک تهران، به جوانی که با وضعیت مشکوکی در تردد بوده، ظنین شدند و به قصد دستگیری، به وی نزدیک گشتند. جوان مظنون، به قصد فرار، در صدد برآمد که سوار یک اتومبیل کرایه شود؛ ولی مورد هجوم مأموران قرار گرفت و پیش از هرگونه استفاده از سلاح کمری و نارنجک، که به همراه داشته، دستگیر شد؛ لیکن مبادرت به استفاده از کپسول سیانور کرده و در بیمارستان فوت کرد. وی محمد الفت، دانشجوی سابق دانشگاه صنعتی آریامهر (شریف)، شناسایی شد که از اواسط سال ۵۴ متواری بود و در شاخه مذهبی سازمان فعالیت می‌کرد.

۳۸- در روز ۵۵/۱۰/۲۹ مأموران گشت کمیته مشترک، در خیابان ناصرخسرو تهران، به مرد جوانی ظنین گشته، او را در غافلگیری کامل، دستگیر کردند. مظنون، بلافاصله پس از دستگیری با استفاده از کپسول سیانور، اقدام به خودکشی کرد و پس از انتقال به بیمارستان فوت شد. وی **مهدی فتحی**، از دانشجویان سابق دانشگاه صنعتی، شناسایی شد. نامبرده از عناصر شاخه نظامی بوده و در جریان ترور سه مستشار آمریکایی در شهر یور ۵۵ شرکت داشته است.

۳۹- در روز ۵۵/۱۱/۲ مأموران گشت کمیته مشترک، در خیابان بوذرجمهری (۱۵ خرداد) تهران، به یک نفر جوان ظنین شده برای دستگیری وی اقدام کردند؛ که فرد مزبور با استعمال کپسول سیانور به اغما افتاد و در بیمارستان فوت شد. وی **احمد جلالی کوار**، دیپلمه و از اعضای سازمان شناسایی شد. نامبرده از شهریور ۵۴ متواری شده و به سازمان پیوسته بود.

۴۰- در روز ۵۵/۱۱/۶ یک دستگاه اتومبیل در روستای جوان واقع در سه کیلومتری اصفهان، مورد سوءظن عده‌ای از اهالی قرار گرفت. موضوع به اطلاع کلانتری ۱۲ اصفهان رسید و متعاقب آن، مأموران کلانتری به روستای مزبور عزیمت و در محل مشاهده کردند که دو نفر جوان در حال حرکت دادن اتومبیل موردنظر هستند. با کمک عده‌ای از اهالی، مأموران به تعقیب دو جوان پرداختند؛ که یکی از آنها مبادرت به تیراندازی کرد. سرانجام هر دو نفر خلع سلاح و دستگیر شدند ولی یکی از آن دو مبادرت به استفاده از سیانور کرده فوت کرد.

در تحقیقات بعدی مشخص شد که مقتول **غلامحسین صفاتی دزفولی** و فرد دستگیر شده **مهدی هنردار** نام دارند و هر دو از دانشجویان دانشکده علم و صنعت تهران و از اعضای سازمان مجاهدین خلق اند.^۱ از طریق کلیدی که نزد فرد دستگیر شده به دست آمد، یک خانه امن در اصفهان کشف شد و مأموران کمیته مشترک اصفهان در روز ۵۵/۱۱/۷ خانه مورد بحث را محاصره و به ساکن آن اخطار کردند که خود را تسلیم نماید؛ لیکن فرد ساکن منزل پاسخ داد که چنانچه دست از محاصره برندارند، خانه را منفجر خواهد کرد؛ و پس از لحظاتی صدای انفجاری شنیده شد. هم‌زمان، فرد مذکور اقدام به تیراندازی و فرار کرد که با شلیک متقابل مأموران کشته شد. وی، که ابتدا با نام مستعار «مرتضی» شناسایی شد، **حسن گودرزی** نام داشت.

۱. این افراد در اعتراض به روند تغییر ایدئولوژی و در جهت تداوم مبارزه با رژیم شاه، از سازمان جدا شده بودند و گروه «منصورون» را تشکیل داده بودند.

۴۱- در روز ۵۵/۱۱/۱۸ مأموران دو اکیپ گشت کمیته مشترک، در خیابان فخرآباد تهران، به دو نفر زن و مرد جوان ظنین شده آنها را تحت مراقبت قرار دادند. افراد مزبور، پس از مدتی، متوجه تعقیب خود توسط مأموران شده و به قصد فرار مبادرت به دویدن کردند. زن مورد بحث در میدان دروازه شمیران، در اثر تیراندازی مأموران کشته شد و مرد جوان موفق به فرار گردید. هویت مقتول محبوبه متحدین، دانشجوی دانشکده هنرهای زیبا، تشخیص داده شد. وی، پیش از این، همسر حسن آلاپوش بوده است.

۴۲- مأموران مبارزه با مواد مخدر شهرداری خانه‌ای را واقع در پشت بیمارستان فارابی، در خیابان قزوین، شناسایی و از ساعت ۱۰ صبح روز ۵۵/۱۲/۸ مورد بازرسی قرار دادند. ناگهان، از داخل یکی از اتاق‌های خانه مزبور، مرد جوانی به سوی مأموران تیراندازی کرد و بر اثر تیراندازی متقابل مأموران مجروح شده سپس با کپسول سیانور خودکشی کرد.

در بررسی‌های بعدی معلوم شد که وی علی‌اکبر نبوی نوری عضو قدیمی سازمان بود که قبلاً در سال ۵۰ دستگیر و به شش سال حبس محکوم شده بود؛ لیکن با وساطت پدر بزرگش، «آیه‌الله شیخ بهاء‌الدین نوری» پس از تحمل دو سال حبس، آزاد شد و از اوایل سال ۵۳، به اتفاق همسرش اشرف ربیعی، که پس از آزادی از زندان با وی ازدواج کرد، مخفی شدند. اینان، پس از اختلاف با مرکزیت سازمان، گروهی مذهبی به نام «فریاد خلق» تأسیس کردند و در شهرستان‌های تهران، تبریز، مشهد و قزوین فعالیت می‌کردند. نبوی نوری، پس از زخمی شدن و دستگیری همسرش در قزوین، به تهران آمده بود.



محمد حاج شفیقها



فاطمه قرتوک زاده



سبحین تاج جبریری



هایده محسینان



مجنبی آلادهپوش



احمد بناساز نوری



محمد رضا باب احمدی



نرگس تاجر عشدانی



علیرضا الفت



علی اکبر نبوی نوری



محمد الفت





محبوبه متحدین



اکرم صادق پور کلوری



غلامحسین صفائی دزقولی



محمد رضا ننگری

□ چند زندگی نامه

از آنجا که نام برخی از اعضا و کادرهای مهم سازمان در متن کتاب و شرح وقایع و حوادث بدون بیان اطلاعات کافی از سوابق آنان ذکر شده، ضروری است که شرحی کامل‌تر از زندگی و وضعیت سیاسی - تشکیلاتی ایشان ارائه گردد.

○ حسن آلاپوش^۱

وی در سال ۱۳۲۱ در یک خانواده مذهبی در تهران به دنیا آمد. تحصیلات متوسطه را در دبیرستان علوی به اتمام رساند و از همان دوره، به مدت ۵ سال، عضو انجمن ضدیهایت (حجتیه) بود. تحصیلات دانشگاهی را در رشته معماری دانشگاه ملی (شهید بهشتی) ادامه داد، مدرک فوق لیسانس این رشته را اخذ کرد و پس از فراغت از تحصیل، به اتفاق دوستان هم‌دوره خود، دو شرکت - مهندسی مشاور «سمرقند» و ساختمانی «نقشینه» - تأسیس نمود.

در دوران دانشجویی عضو انجمن اسلامی دانشگاه شد و در سال ۱۳۴۵ به سرپرستی آن انتخاب شد. در این دوره، به دلیل حضور مستمر و فعال وی در جلسات سخنرانی و تدریس دکتر علی شریعتی در «حسینیة ارشاد» و چند بار دعوت از او برای ایراد سخنرانی در دانشگاه مزبور، آشنایی و روابط نامبرده با دکتر شریعتی بیشتر و عمیق‌تر شد. در اوایل سال ۱۳۵۱، با حضور دکتر شریعتی و سخنرانی او، مجلس عقد ساده حسن آلاپوش و محبوبه متحدین برگزار شد.

در اردیبهشت ماه ۱۳۵۱، به جرم دادن اعلامیه به یکی از همکارانش در شرکت سمرقند، دستگیر شد و پس از شش ماه آزاد گردید. پس از این واقعه، مسیر فعالیت‌های وی دگرگون شد و با حفظ اصول پنهان‌کاری، در ارتباط با سازمان مجاهدین خلق قرار گرفت.^۲ حسن آلاپوش در دوران مبارزه ایدئولوژیک یا روند مارکسیست سازی اعضا، چندان فعال نبود و به اظهار محمد طاهر رحیمی، که در آن دوره مسئول حسن بود، «در زمینه آموزش تئوریک در سازمان، کند و بی‌تحرک بود و به همین دلیل [مدتی عضویتش معلق شد و] به درجه سمپاتی تنزل یافت».

پس از دستگیری وحید افراخته و محمد طاهر رحیمی، حسن آلاپوش به اتفاق همسرش محبوبه

۱. خلاصه پرونده‌ها... آلاپوش، حسن.

۲. برادر حسن به نام مرتضی (حسین) آلاپوش در ضربه شهریور ۵۰ دستگیر و محکوم شده بود.

متحدین زندگی مخفی خود را از تابستان ۵۴ آغاز کردند. در این دوره، محبوبه، که در ارتباط مستقیم با شاخه تقی شهرام قرار گرفت، مارکسیست شد و عملاً از شوهرش جدا گشت. **آلادپوش** ارتباط فعالی با شاخه بهرام آرام داشت و مدتی تحت مسئولیت محمدحسین اکبری آهنگر (شوهر خواهرش) قرار گرفت و در محدوده بخش مذهبی سازمان که اکبری آهنگر آن را اداره می‌کرد، با عنوان «سازمان گروه‌های مبارز اسلامی - شاخه‌ای از سازمان مجاهدین خلق ایران»، فعالیت نمود. برادر و خواهر وی مجتبی و سرور آلادپوش نیز در همین دوره، در ارتباط با همین شاخه قرار گرفتند ولی پس از چندی جدا شدند.

به طور دقیق مشخص نیست که **حسن آلادپوش** در چه تاریخی مارکسیست شد. ساواک و کمیته مشترک، با تعقیب اطلاعاتی که از طریق وحید افراخته به دست آورده بودند، نسبت به دستگیری یا ضربه به بهرام آرام، به وسیله تعقیب ردهایی که از **حسن آلادپوش** داشتند، امیدوار و حساس شدند. با تحت نظر قرار دادن مسعود متحدین (برادر محبوبه) و افراد مرتبط با او، عملیات مفصل چند ماهه‌ای با نام رمز «کولاک» با استفاده از همه امکانات تعقیب و مراقبت و شنود تلفنی انجام شد. در جریان این عملیات، **حسن آلادپوش** نیز مشاهده شد، ولی ناگهان، در اواسط تابستان ۵۵، او را گم کردند. چند روز پس از آن، در ششم شهریور ماه ۱۳۵۵، سه مستشار آمریکایی کارمند «راکول اینترنشنال» و فعال در پروژه «آی پکس» (سیستم استراق سمع در مرزهای شوروی سابق) در حوالی میدان وثوق واقع در شرق تهران ترور شدند. **آلادپوش**، در این عملیات، راننده اتومبیل فولکس واگن سدمعبر کننده بود و اتومبیل مزبور که به هنگام مراقبت ساواک، **آلادپوش** با آن دیده شده بود، در صحنه به جا ماند.

برای ساواک، شرکت وی در ترور محرز شد. با بسیج نیروها و امکانات، مراقبت و کنترل از محل‌های شناخته شده تردد **آلادپوش** آغاز شد؛ که سرانجام در ۱۱ شهریور مشاهده گردید و در حین فرار مورد اصابت چند گلوله قرار گرفت و کشته شد.

پس از کشته شدن وی و همسرش، دکتر شریعتی که از مارکسیست شدن آنان بی‌خبر بود، «قصه حسن و محبوبه» را که طرحی برای نجات ایران توسط روشنفکر مسلمان بود در قالب داستان‌گونه این زوج مطرح کرد. حتی تا مدتی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، بسیاری تصور می‌کردند که این دو در جرگه مجاهدان مسلمان باقی مانده بودند ولی با انتشار اسناد و خاطرات، مارکسیست شدن آنان آشکار گشت تا آنجا که سازمان هم به ناگزیر تصاویر چاپ شده آن دو را جمع‌آوری کرد و نام‌های آنان را نیز از فهرست مجاهدین مسلمان خارج ساخت.

○ محمدحسن ابراری جهرمی^۱

ابرازی در سال ۱۳۱۸ در یک خانواده مذهبی در جهرم به دنیا آمد. پس از طی تحصیلات دبیرستان، در سال ۱۳۳۷، به عنوان آموزگار، به کازرون رفت و در سال ۱۳۴۵ به شیراز منتقل شد. یک بار در سال ۴۶، به علت شرکت در یک کلاس عربی و جلسات مذهبی، به شهربانی جهرم احضار و پس از ادای توضیحات آزاد شد.

در سال ۱۳۴۷، ضمن خدمت در آموزش و پرورش، در دانشکده حقوق دانشگاه تهران پذیرفته شد و از این رو به تهران منتقل گردید. وی، که از نزدیکان حجة الاسلام سیدحسین آیت‌اللهی، از روحانیون مبارز شیراز بود و با نیروهای مذهبی شیراز و جهرم انس و تجانس داشت، در سال ۱۳۴۹ از طریق تراب‌حق‌شناس به سازمان وصل شد.

ابرازی دوره‌های مقدماتی آموزش و مطالعه را طی کرد و در راه صعود به مدارج بالاتر آموزش سیاسی - تشکیلاتی بود که سازمان در شهریور ۵۰ ضربه خورد؛ از این رو ابراری، که لو رفته بود، از تاریخ پنجم مهرماه ۱۳۵۰ زندگی مخفی اختیار کرد. در دو سال اول زندگی مخفی، تحت مسئولیت احمد رضایی، علیرضا سپاسی آشتیانی و وحید افراخته قرار گرفت. مدتی نیز در زمستان ۵۱ به مشهد رفت و تحت مسئولیت عبدالله زرین‌کفش، در تهیه نیترات، جهت استفاده عملیاتی برای سازمان شرکت کرد. در همان سال، پیش از سفر به مشهد، به اتفاق وحید افراخته و عزت‌الله شاهی (مطهری) به اصفهان رفت و در عملیات انفجار در هتل شاه عباس اصفهان شرکت جست. تنها عملیات دیگری که وی مستقیماً در آن نقش داشت انفجار در فروشگاه پلیس واقع در حوالی میدان توپخانه (امام خمینی) و خیابان خیام بود.

ابرازی، که از نظر اعتقادی مسلمان بود و در روند تغییر ایدئولوژی حاضر به استحاله نبود، از سال ۵۲ - عمدتاً - کار تهیه (دست‌نویسی) و تکثیر جزوات و اعلامیه‌ها و سایر کارهای انتشاراتی سازمان را به عهده داشت. وی در سال ۵۳ با رفعت افراز، اهل جهرم و شدیداً مذهبی، معلم مدرسه رفاه و از مرتب‌ترین فعال سازمان، ازدواج کرد. در دوران اوج دگردیسی ایدئولوژیک و پس از تصفیه‌های خونین، وی تحت مسئولیت محمد خوشبختیان قرار گرفت و چون باز حاضر به پذیرش مارکسیسم نشد، به کارگری اعزام گردید.

۱. خلاصه پرونده‌ها...: ابراری جهرمی، محمدحسن.

ابزاری سرانجام در تاریخ ۵۴/۹/۸، با راهنمایی افراخته، توسط مأموران کمیته مشترک دستگیر گردید و در دادگاه نظامی شاه به اعدام محکوم و در ۱۴ آذر ۱۳۵۵ تیرباران شد.

○ محمدرضا احمد آخوندی^۱

در سال ۱۳۳۲، در یک خانواده مذهبی (روحانی) در تهران به دنیا آمد. ضمن تحصیل در دبیرستان، با آثار «جلال آل احمد» و «صمد بهرنگی» آشنا شد. هم‌زمان، در دوره دبیرستان، عضو انجمن ضد بهائیت (حجتیه) بود و در جلسات آن شرکت می‌کرد؛ برادر بزرگ‌تر محمدرضا از سران و مدرّسین انجمن و نیز از مدیران کتابفروشی و انتشارات اسلامی بود که پدرشان تأسیس کرده بود.

برای تحصیلات عالی، در دانشکده پزشکی دانشگاه تبریز پذیرفته شد. در همین دوران، تحت تأثیر مهدی موسوی قمی، عضو سازمان مجاهدین خلق و از اعضای سابق انجمن ضد بهائیت، با مسائل سیاسی بیشتر آشنا شد و ابتدا از طریق گوش دادن به رادیو بغداد و «میهن پرستان»، با سازمان و سوابق بنیانگذاران آن آشنایی پیدا کرد.

آخوندی، از شهریور ۱۳۵۳، توسط موسوی قمی به عضویت سازمان درآمد و زندگی نیمه مخفی در پیش گرفت ولی در آغاز تحت مسئولیت محمد طاهر رحیمی شروع به فعالیت کرد و به دلیل آشنایی نسبی‌اش با محیط دانشجویی اصفهان، به توصیه مسئول خود، در آن شهر ساکن شد؛ و ضمن تهیه خانه‌ای امن، کتب و جزوات آموزشی سازمان را مطالعه کرد. مسئول بعدی وی محسن خاموشی بود؛ در همین دوره، در کلاس ایدئولوژی، مبانی فلسفی و ماتریالیستی مارکسیسم تدریس و در واقع القاء شد، و آخوندی نیز مارکسیست شد. در طول این مدت افرادی را نیز برای سازمان عضوگیری کرد و مدتی هم به عنوان کارگر در یک کارخانه شیشه‌بری مشغول به کار شد.

سپس وی تحت مسئولیت وحید افراخته درآمد و در یک تیم سیاسی - نظامی تحت آموزش قرار گرفت تا برای عضویت در مرکزیت شاخه اصفهان آماده شود. در اوانی که تازه تحت مسئولیت افراخته قرار گرفته بود، به دستور وی به قم رفت و محل ساواک قم را شناسایی کرد تا برای یک عملیات در نظر گرفته شود، لیکن طرح منتفی شد؛ چرا که بحران‌های آغاز سال ۵۴ شروع شده بود.

۱. خلاصه پرونده‌ها...: احمد آخوندی، محمدرضا.

آخوندی، از تابستان ۵۴، یعنی پس از ضربه سنگین دستگیری افراخته، در تهران مستقر شد تا برای اعزام به اصفهان مهیاتر شود. تا پیش از این دستگیری، آخوندی در دو عملیات مشارکت داشت: طرح شناسایی و ترور کاردار سفارت آمریکا - که منجر به قتل حسن حسنان شد و طرح شناسایی دو مستشار نظامی آمریکا (سرهنک ترنر و سرهنک شفر). در جریان شناسایی اخیر، وی به همراه محسن بطحایی به «باغ مهران» - مرکز ساواک - وارد شدند که بازداشت گشتند ولی با توجیه و پوشش مسافر و راننده آزاد شدند.

آخوندی از مرداد ۵۴ به طور کامل مخفی شد. پس از مدتی به اصفهان رفت و در خانه امن مرکزی سازمان در آن شهر، مسئولیت کارهای تکنیکی از قبیل تهیه «پیکریک» و دیگر مواد برای ساختن بمب دستی را عهده‌دار شد. او را از بهار ۵۵ به کارگری فرستادند که مدتی طول کشید. سرانجام در پروسه دوره حضور مجددش در تیم‌های نظامی قرار داشت که در روز ۲۰ آبان ۵۵ مورد سوءظن مأموران قرار گرفت و پس از اقدام به استفاده از سلاح کمری جهت دفاع و استفاده ناموفق از سیانور، دستگیر شد و پس از محکومیت در دادگاه نظامی، در ۲۵ مهر ۱۳۵۶ تیرباران شد.

○ محمدحسین اکبری آهنگر^۱

وی در سال ۱۳۲۴ در تهران متولد و در خانواده‌ای مذهبی تربیت شد. علاوه بر شرکت منظم در جلسات قرآن و هیئت‌های مذهبی، در دوران دبیرستان به عضویت انجمن ضدبهاثیت نیز درآمد. به علت پایبندی و علاقه به موضوعات مذهبی، در جلسات «حسینیة ارشاد» و سخنرانی‌های مسجدالجواد نیز شرکت می‌کرد.

پس از گرفتن دیپلم ریاضی، در رشته ریاضی دانشکده علوم دانشگاه تهران ادامه تحصیل داد و موفق به گرفتن مدرک لیسانس شد. در دوران دانشجویی، با محمد حیاتی عضو سازمان آشنایی پیدا کرد و پس از انجام کارهای مطالعاتی مشترک روی قرآن و نهج‌البلاغه، در سال ۱۳۴۸ توسط حیاتی با سازمان مرتبط شد ولی خود نمی‌دانست که یک عضو فعال ایدئولوژیک است. در اوایل سال ۱۳۵۰ وی به اتفاق محمد حیاتی چند خطبه نهج‌البلاغه را تفسیر کرد که بعدها در میان جوانان مذهبی و سیاسی انتشار یافت.

۱. خلاصه پرونده‌ها... اکبری آهنگر، محمدحسین. گفت و گوها: هادی خانیکی.

به دنبال ضربه شهریور ۵۰، وی نیز در ششم شهریور دستگیر و محکوم به سه سال زندان شد. در همان زمان، ضمن بازجویی‌های خود، انگیزه خود از ورود به سازمان را «ایجاد یک جامعه بر پایه ایدئولوژی اسلامی، ادای وظیفه مذهبی در مقابل خدا و مردم و بسط اسلام در ایران و جهان و اقدام عملی برای ایجاد جامعه‌ای اسلامی و به دور از فحشا و منکرات» ذکر می‌کند.

اکبری آهنگر در ۱۷ مرداد ماه ۱۳۵۳ آزاد شد و پس از چند ماه، به اتفاق محسن طریقت منفرد، در ارتباط با سازمان قرار گرفت و زندگی مخفی اختیار نمود. جمع اکبری آهنگر مذهبی باقی ماند ولی بجز خود وی، بقیه به تدریج مارکسیست شدند. وی در واقع رهبری بخش مذهبی سازمان را به عهده داشت که تحت نظر مرکزیت بود. البته خود در سال ۵۰، ضمن بازجویی، نوشته بود: «اطاعت من از دستورات سازمان، فرع بر اطاعت از قرآن است؛ و هر دستوری را وقتی عمل خواهم کرد که در چارچوب دستورات قرآن باشد.»

در جریان گشت‌های محمد توکلی‌خواه، به همراه اکیپ‌های عملیاتی کمیته مشترک، در ۶ مهرماه ۱۳۵۵، محمدحسین اکبری آهنگر و همسرش سرور آلاپوش مظنون واقع شدند و مورد حمله مأموران قرار گرفتند و کشته شدند.

○ محمد ابراهیم (ناصر) جوهری^۱

ناصر جوهری در سال ۱۳۲۶ در خانواده‌ای نیمه مذهبی به دنیا آمد. پدرش افسر ارتش و اهل گرگان بود و با درجه سروانی بازنشسته شد. ناصر فرزند منحصر به فرد خانواده بود، وضع تحصیلی ممتازی داشت و از دبیرستان هدف شماره یک دیپلم ریاضی گرفت. در سال‌های دوره دوم دبیرستان با کریم تسلیمی و محمدتقی شهرام همکلاس بود. پس از اخذ دیپلم متوسطه وارد دانشکده پلی تکنیک تهران شد و در رشته مکانیک به تحصیل مشغول گردید. از سال ۱۳۴۸ به توصیه و تشویق کریم تسلیمی به مطالعات اسلامی روی آورد و در جلسات «مسجد هدایت»، «مسجد فخریه» و «حسینیة ارشاد» شرکت کرد. در همان سال توسط کریم تسلیمی به سازمان مجاهدین خلق وصل شد و در منازل گروهی به مطالعه سازمانی مشغول گشت.

۱. خلاصه پرونده‌ها...: جوهری، محمدابراهیم (ناصر).

در پی لو رفتن سازمان، وی نیز در اول شهریور ۱۳۵۰ در یکی از منازل گروهی دستگیر شد و به علت شرایط خانوادگی و میزان محدود فعالیت‌هایش، تنها به یک سال حبس محکوم گردید. پس از آزادی از زندان، به اتفاق هوشمند خامنه، با سازمان رابطه برقرار کرد و از اوایل سال ۱۳۵۲ زندگی مخفی در پیش گرفت. مدتی در مشهد به سر برد و سپس به تهران آمد و پس از مذاکرات طولانی که با محمد تقی شهرام داشت، اولین کسی بود که پس از او مارکسیسم را پذیرفت (اوایل پاییز ۵۲). همین امر در رشد سریع تشکیلاتی وی نقش داشت و به مدارج بالایی در سازمان دست یافت.

در روند تغییر ایدئولوژی سازمان، از تنظیم‌کنندگان تاکتیک‌های تدریجی استحاله فکری اعضا بود و در مباحث تئوریک شاخصیت داشت. وی مدتی در مرکزیت شاخه سیاسی، معاون تقی شهرام بود و قبل از دستگیری‌اش در مرداد ۱۳۵۳ به مرکزیت شاخه نظامی منتقل شد و معاونت بهرام آرام را به عهده گرفت. طبق اظهارات وحید افراخته، مرکزیت سازمان قصد داشته است که وی را، پس از تصفیه شریف واقفی، به جای او در مرکزیت جای دهد.

ناصر جوهری مسئولیت افرادی چون خلیل دزفولی، ابراهیم داور، مرتضی کاشانی، جواد قائدی، محمد طاهر رحیمی و حسن سبحان‌اللهی را به عهده داشت و روند مارکسیست شدن این افراد را رهبری کرده است. از دقیق‌ترین نمونه‌های (همراه با ذکر جزئیات) شرح تغییر ایدئولوژی، اظهارات خلیل دزفولی است که نحوه استحاله فکری و هدایت گام به گام وی به مارکسیسم را توسط ناصر جوهری شرح داده و - شاید - تنها منبع مستند در این خصوص باشد.

در غروب ۲۷ مرداد ۱۳۵۳ در حالی که ناصر جوهری به همراه ابراهیم داور در توالی عمومی حوالی خیابان ظهیرالاسلام مشغول تنظیم زمانی بمبی بود که قرار بود در میدان مخبرالدوله (یا به قول رژیم، میدان ۲۸ مرداد) کار گذاشته شود، بمب در دستش منفجر شد؛ اسلحه خویشت را به ابراهیم داور داد که آنها را ببرد و فرار کند، و خود در حالی که مجروح بود - و چند انگشتش را از دست داده بود - با کمک مردم به بیمارستان سینا مراجعه کرد و دقایقی بعد تحویل مأموران کمیته مشترک گردید. در زمان دستگیری، وی به اتفاق بهرام آرام، لطف‌الله میثمی و سیمین صالحی در یکی از خانه‌های مرکزیت در خیابان حاج شیخ هادی زندگی می‌کرد - که در همان خانه نیز به علت انفجار بمب، میثمی و سیمین صالحی زخمی و دستگیر شدند. ساواک از ارتباط جوهری با آن دو و نیز رده تشکیلاتی وی - در آن مقطع از بازجویی‌ها - بی‌خبر ماند ولی پس از دستگیری خلیل دزفولی و وحید افراخته مسئولیت‌ها و

ارتباط‌هایش کشف گردید. علت عمده فاش شدن وضعیت وی، متن تحلیل بهرام آرام از حوادث دوگانه ۵۳/۵/۲۷ بود که در سطح سازمان انتشار یافته بود و اعضای دستگیر شده نیز از آن باخبر بودند. جوهری به حبس ابد محکوم گردید و در زندان، به همراه علی اصغر ایزدی عضو زندانی چریک‌های فدایی، گروه «راه کارگر» را پی ریخت، که خود از رهبران آن بود.

○ مجید شریف واقفی^۱

مجید در سال ۱۳۲۷ در تهران متولد شد. ۱۲ روزه بود که پدرش حبیب‌الله که کارمند اداره فرهنگ و هنر و استاد زری‌بافی بود به اصفهان منتقل شد. تحصیلات ابتدایی و دبیرستان را در آن شهر گذراند. در همین دوران بود که به فعالیت‌های دینی و اجتماعی روی آورد. پس از خاتمه تحصیلات دبیرستانی به عنوان دانش‌آموز ممتاز استان شناخته شد. در سال ۴۵ در زمره اولین دانشجویان دانشگاه صنعتی در رشته برق به تحصیل پرداخت و یکی از بنیانگذاران انجمن اسلامی آن دانشگاه بود.

یکی از اعضای سازمان در مورد نحوه وصل او به سازمان می‌نویسد:

... آشنایی من با مجید شریف واقفی از اوایل دوره دانشگاه شروع شد و در انجمن اسلامی شرکت داشتیم بعداً در سال ۴۸ من و شریف واقفی توسط مسعود اسماعیل‌خانیان در جلسه مذهبی خوابگاه دانشجویان دانشگاه آریامهر آشنا شدیم که منجر به عضوگیری ما شد.^۲

در جریان ضربه اول شهریور سال ۱۳۵۰ در رابطه با اسناد و مدارکی که در «خانه جمعی» به دست آمده بود نام شریف واقفی نیز لو رفته و مأمورین به سراغ وی رفتند. در آن هنگام وی به عنوان افسر وظیفه در اداره برق منطقه فارابی تهران مشغول خدمت بود.

محسن سیدخاموشی می‌نویسد:

یک روز شریف واقفی در محل کارش بود از طرف ساواک آمدند که او را دستگیر کنند پیش او آمده گفتند آقای شریف واقفی کجاست او در جواب گفته همین جا بایستید الان می‌روم صدایش می‌کنم و بعد رفته بود و متواری شده بود.^۳

با شروع زندگی مخفی، شریف واقفی به همراه احمد رضایی به بازسازی سازمانی پرداخت که تمام

۱. خلاصه پرونده‌ها...: شریف واقفی، مجید.

۲. پرونده مجید شریف واقفی: برگ بازجویی حسین شیخ باقر قاضی.

۳. همان: برگ بازجویی سیدمحسن سیدخاموشی.

کادرهای برجسته خود را از دست داده بود. در این زمان مجید به عنوان معاون کاظم ذوالانوار فعالیت می‌کرد. بعد از بازداشت کاظم در مهرماه ۵۱ مجید به مرکزیت سازمان راه یافت و با رضا رضایی هم‌ردیف شد. و بعد از کشته شدن رضا او نیز مسئول شاخه کارگری شد.

مجید علاوه بر مسئولیت مزبور مسئول امنیتی سازمان نیز بود و هر ماه یک نشریه داخلی با نام «نشریه امنیتی» را منتشر می‌کرد. این نشریه تا آذر ۵۳ یکی از منظم‌ترین نشریات سازمان محسوب می‌شد.

مسئولیت دیگر مجید «گروه الکترونیک» بود و با نظارت او عبدالرضا منبری جاوید معروف به خسرو الکترونیک موفق شد بسیاری از فرکانس‌ها و امواج رزیم را کشف و کنترل کند.

رابطه با افراد خارج از کشور و ارسال خبر، پیام و تحلیل برای آنها از جمله دیگر مسئولیت‌های او بود.

سازمان در جریان تغییر مواضع، مجید را به کارگری می‌فرستد. محسن سیدخاموشی می‌نویسد:
... عضو کمیته مرکزی بوده است او مذهبی بود و در جریان خانه‌گردی شبانه او دیگر حاضر به همکاری نمی‌شود با بچه‌ها همکاری کند به دلیل چاپ مقاله پرچم که در نشریه داخلی چاپ شده بود. در جواب به او می‌گویند که اگر حاضر به همکاری نشوی خیانت کرده‌ای و او حاضر می‌شود همکاری کند. بالاخره به کار کارگری قرار می‌شود برود او به ظاهر مدت شش ماه به کار کارگری می‌رفته ولی در پنهان با حسین (مرتضی صمدیه لباف) و کریم (سعید شاهسوندی) و زنش مشغول فعالیت برای تشکیل گروه جدید بوده است. آنها پیش اعضای پایین می‌رفتند و با آنها صحبت می‌کردند بالاخره زن مجید شریف واقفی بعد از مدت شش ماه طی نامه‌ای که برای کمیته مرکزی می‌فرستد، مسائل پنهانی آنها را فاش می‌کند.^۱

مجید در تلاش خود برای تشکیل گروه جدید و یا دور کردن منحرفین از تشکیلات سازمان ناکام می‌ماند و در تاریخ ۱۶ اردیبهشت ۵۴ به تصویب مرکزیت مارکسیست شده، ترور و جسدش سوزانده می‌شود.

○ فرهاد صفا^۲

در سال ۱۳۲۶ در سمنان به دنیا آمد. خانواده‌ای فرهنگی داشت و پدرش دکتر فضل‌الله صفا، در

۱. پرونده مجید شریف واقفی، بازجویی سیدمحسن سیدخاموشی.

۲. همان: صفا، فرهاد. پرونده افراخته: ذیل صفا. گفت و گوها: احمدرضا کریمی.

دبیرستان‌ها و مؤسّسات آموزش عالی، تدریس می‌کرد. پس از تحصیلات متوسطه، به دانشکده کشاورزی کرج وارد شد و در رشته گیاه‌پزشکی و دفع آفات نباتی، درجه مهندسی گرفت.

در اواسط سال ۱۳۴۶ با عبدالرسول مشکین‌فام آشنا شد و توسط او به سازمان وصل شد. تا سال ۴۹ مسئولین وی در تشکیلات به ترتیب عبارت بودند از رسول مشکین‌فام، کاظم شفیع‌بیها و محمد بازرگانی؛ که تحت نظارت آنها مراحل آموزشی را گذراند. پس از فراغت از تحصیل، در سال ۱۳۴۹، برای انجام خدمت وظیفه به عنوان «سپاهی ترویج» به شیراز اعزام شد و در اداره کشاورزی آنجا اشتغال یافت. در همین دوره، که تحت نظارت مستقیم و مسئولیت تشکیلاتی سعید محسن و محمد حنیف‌نژاد قرار گرفته بود، مسئولیت آموزش چند عضو سازمان را در شاخه شیراز به عهده گرفت.

پس از پایان دوره خدمت وظیفه، به تهران بازگشت و مدتی بعد، در ۳۰ شهریور ماه ۱۳۵۰، هنگام یک قرار تشکیلاتی دستگیر شد و پس از طی دوران بازجویی، به سه سال حبس محکوم گردید. در طول زندان، به دلیل سابقه کار آموزشی و فعالیت تعلیماتی در جهت کادرسازی، در همین زمینه‌ها فعالیت داشت؛ از جمله در تدوین پاسخ به اشکالات مارکسیست‌ها و تبیین مسائل ایدئولوژیک، از دید اسلامی، کوشا بود. از جمله کارهای مشخصی که وی به انجام رساند، تحریر تقریرات سعید محسن با عنوان «مقاله اقتصاد» بود که توانست آن را به بیرون از زندان نیز انتقال دهد.

فرهاد صفا در ۱۳ شهریور ۱۳۵۳ از زندان آزاد شد. بلافاصله موفق به ایجاد ارتباط با سازمان گردید و اندکی بعد، زندگی مخفی در پیش گرفت. وجود عنصری تئوریک مثل صفا، در آن اوقات که تقی شهرام در صدد جا انداختن جریان به اصطلاح «مبارزه ایدئولوژیک» بود، می‌توانست مغتنم باشد؛ لیکن تقید وی به اسلام و نگرش انتقادی او به مارکسیسم، شرایطی پیش آورد که برخلاف خواست «باند مرکزیت» بود. صفا مستقیماً با بهرام آرام ارتباط داشت و سخت در برابر او مقاومت کرد. تحلیل وحید افراخته این بود که «فرهاد صفا اگر می‌توانست، دست به تشکیل شاخه مذهبی می‌زد و یا انشعاب می‌کرد و حرکت مستقلی را انجام می‌داد». صفا در فاصله سه ماهه آخر سال ۵۳ با شریف واقفی نیز بی‌ارتباط نبود و خود نیز، به علت ناسازگاری با مرکزیت دگردیسی شده، سرانجام به کارگری فرستاده شد.

در تاریخ ۱۹ اسفند ماه ۱۳۵۴ مأموران حفاظت از منزل «رضا عطّارپور» (دکتر حسین‌زاده) در خیابان کاج، به فردی که در آن حوالی تردد می‌کرد مشکوک شدند؛ وی اقدام به فرار کرد ولی مورد اصابت گلوله‌های مأموران ساواک قرار گرفت و در دم کشته شد. در بررسی هویت وی، مشخص شد که مقتول

فرهاد صفا و غیرمسلح است. البته مشخص نشد که حضور وی در آن منطقه تصادفی بوده یا به قصد شناسایی؛ ولی نظر به اینکه در آن زمان، وی در شاخه کارگری فعالیت داشته می‌توان گفت که تردد وی در آن مکان، تصادفی بوده است.^۱

○ مرتضی صمدیه لباف^۲

مرتضی فرزند محمدعلی در سال ۱۳۲۵ در اصفهان، در خانواده‌ای مذهبی، به دنیا آمد. پس از تحصیلات متوسطه، در رشته مهندسی فیزیک دانشگاه صنعتی مشغول به تحصیل شد. در دانشگاه با محمد یزدانیان، عضو سازمان، آشنایی پیدا کرد و توسط او به مطالعات مذهبی - سیاسی و از جمله، خواندن کتاب‌های مهندس بازرگان و شرکت در جلسات سخنرانی‌های مذهبی مسجد الجواد، مسجد هدایت و حسینیه ارشاد علاقمند شد. او به تدریج به ارتباط یزدانیان با یک تشکیلات پی برد و پیش از ضربه شهریور ۵۰ توسط وی عضوگیری شد.

پس از ضربه شهریور، صمدیه لباف ارتباط خود را با یزدانیان، که در آن زمان لو رفته و مخفی شده بود، ادامه داد و مجموع اوقات خویش را در جهت فعالیت‌هایی برای سازمان مصروف کرد؛ تا آنجا که این اشتغالات، او را از پیگیری دروس دانشگاه باز داشت. وضعیت نامطلوب درسی و احتمال اخراج از دانشگاه، بی‌گمان حساسیت‌هایی را در مورد او بر می‌انگیخت؛ بدین جهت، به رغم نیاز شدید سازمان به عنصر علنی، به توصیه یزدانیان - که مسئول تشکیلاتی او نیز بود - از اواخر سال ۱۳۵۱ زندگی مخفی اختیار کرد و در منازل امن سازمان مستقر شد. مسئولین وی به ترتیب لطف‌الله میثمی، بهرام آرام، مجید شریف واقفی و وحید افراخته بودند.

تا پیش از مسئولیت شریف واقفی، در خانه‌های تیمی - علاوه بر کارهای مطالعاتی - به تهیه میکروفیلیم از اسناد و مدارک سازمان و نیز ضبط و نوشتن اخبار و برنامه‌های فارسی رادیوهای خارجی اشتغال داشت. در اوایل دوران مسئولیت شریف واقفی، طرز تهیه بمب را فراگرفت و با نحوه استفاده از سلاح‌های مختلف آشنا شد. در همین دوره، مدتی نیز به اتفاق ابراهیم (ناصر) انتظارالمهدی - که با وی هم‌خانه بود - در کلاس آموزشی تقی شهرام شرکت می‌کرد. شریف واقفی، چه در جریان این کلاس و

۱. برخی معتقدند قتل فرهاد صفا از مقوله ایجاد زمینه تصفیه توسط مرکزیت مارکسیست بوده است.

۲. خلاصه پرونده‌ها...: صمدیه لباف، مرتضی. نیز برخی مکتوبات و نقل قول‌های لطف‌الله میثمی.

چه پس از آن، در زمینه مسائل و بحران‌های ایدئولوژیک سازمان که با سلطه شهرام آغاز شده بود، با صمدیه لباف بحث می‌کرد و او را در جریان اختلافات خود با دو عنصر دیگر مرکزیت^۱ - آرام و شهرام - می‌گذاشت.

در آخرین ایام مسئولیت شریف واقفی، در آستانه اخراج وی از مرکزیت، صمدیه لباف تایپ و تکثیر نشریات داخلی سازمان را به عهده داشت. در همین زمان، مقاله «پرچم» که اعلام صریح تغییر ایدئولوژی در سطح سازمان بود و تقی شهرام آن را تحریر کرده بود، در نشریه داخلی انتشار یافت؛ و اندکی بعد شریف واقفی از مسئولیت‌هایش خلع شد.

پس از آن، مسئولیت صمدیه لباف به عهده وحید افراخته قرار گرفت و وحید از همان آغاز، نسبت به مواضع ایدئولوژیک و تعهد مذهبی او، موضعگیری کرد. وی ظاهراً انتقادات افراخته را پذیرفت و ضمن انتقاد از خود، رابطه متعادلی با تشکیلات برقرار نمود؛ لیکن در نهان با شریف واقفی ارتباط برقرار کرد. صمدیه لباف و شریف واقفی مبنای کار خود را بر تبلیغ روی نیروهای مسلمان سازمان به ویژه آزادشدگان از زندان - که مرکزیت به عضویت آنها امیدوار بود - مخفی نمودن امکانات و مدارکی که دسترسی به آنها داشتند و نهایتاً تشکیل گروهی دیگر قرار دادند.

در جهت این حرکت انشعابی، صمدیه لباف توسط یکی از سمپات‌های خود به نام سیف‌الله کاظمیان خانه‌ای اجاره کرد و در تماس با یکی از اعضا، که یک انبارک سازمان را در اختیار داشت، محتویات آن را تخلیه نمود و به کاظمیان سپرد. تعدادی کتاب و جزوه، سه قبضه اسلحه کم‌ری و تعدادی فشنگ، همه آن چیزی بود که تدارک شد.

به رغم رو شدن اختلافات صمدیه لباف با سازمان، در جریان ترور «سرتیپ زندگی‌پور» رییس کمیته مشترک در آخر اسفند ماه ۱۳۵۳، وحید افراخته - که فرماندهی عملیات را به عهده داشت - از صمدیه لباف به عنوان ضارب اول (شلیک کننده به زندگی‌پور) استفاده کرد. قبل از آن طی سال‌های ۵۲ و ۵۳، صمدیه لباف در ۴ عملیات انفجار دکل برق جاده کرج، دفتر شرکت انگلیسی کری مکنزی، پست برق کارخانه ایرانا و پاسگاه ژاندارمری کاروانسرا سنگی شرکت کرده بود.^۲

پس از تصمیم مرکزیت به ترور شریف واقفی و صمدیه لباف، در روز ۱۶ اردیبهشت ماه ۱۳۵۴ شریف

۱. در آن زمان، که مصادف با پاییز ۵۳ بود، هنوز شریف واقفی در مرکزیت حضور داشت.

۲. نشریه مجاهد، ش ۲۱: ص ۷.

واقفی ترور شد و حوالی غروب آن روز در جریان تیراندازی وحید افراخته به صمدیه لباف، وی زخمی و متواری شد و سرانجام در بیمارستان سینا به دام پلیس افتاد. در جریان بازجویی‌ها صمدیه لباف در مورد نقش خود در تشکیلات، اعتراف نکرد و صرفاً به بروز اختلافات ایدئولوژیک اشاره نمود؛ لیکن پس از دستگیری وحید افراخته در پنجم مرداد ۵۴، وی هرآنچه در مورد صمدیه لباف می‌دانست بیان کرد و در نتیجه مأموران کمیته مشترک، در بازجویی‌های مجدد، او را به شدت شکنجه کردند. وی نه تنها هیچ یک از اسرار سازمان و اعضای همفکر خود را فاش نساخت بلکه اطلاعات فراوانی که از مرکزیت مارکسیست و همفکران آنها نیز داشت، مخفی نگاه داشت و بازجویان ساواک را ناکام گذاشت.^۱ طاهره سجادی خاطره مواجهه با وی در اتاق بازجویی کمیته مشترک را این‌گونه نقل کرده است: «صمدیه هم لخت بود و فقط یک پیژامه به پایش بود. صورتش آن قدر زرد شده بود، مثل اینکه آن را داخل زردچوبه کرده‌اند، زنجیر به دست‌ها، پاها و گردنش بود... مشخص بود که از روحیه خیلی بالایی برخوردار است.»^۲ مرتضی صمدیه لباف، که در وصیت‌نامه خویش نیز بر پایبندی‌اش به مذهب تأکید کرد، پس از محاکمه در دادگاه نظامی رژیم، در تاریخ چهارم بهمن ماه ۱۳۵۴، به همراه ۸ تن دیگر از اعضای سازمان، تیرباران گردید. سجادی درباره او می‌گوید: «مرتضی صمدیه لباف جوان بسیار مذهبی و متدینی بود که شکنجه‌های طاقت‌فرسایی دید، اما با این همه آرام بود. ناخن‌های او را کشیده بودند، با چراغ الکلی روی تخت فلزی او را سوزانده بودند، ولی مشخص بود که خیلی مقاوم است.»^۳

○ محمد طاهر رحیمی^۴

وی در سال ۱۳۲۶ در خانواده نیمه مرفهی در مشهد به دنیا آمد. از دوران دبیرستان، در جلسات مذهبی شرکت می‌کرد و به مطالعات مذهبی علاقه‌مند بود. پس از قیام خونین ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، به سیاست‌گراییش پیدا کرد و سمت و سوی علاقه‌اش به مذهب، بُعد اجتماعی و سیاسی یافت.

۱. همان. و اظهارات سایر اعضای زندانی سازمان که از آن زمان باقی مانده‌اند. پرونده مرتضی صمدیه لباف.
۲. سجادی، خورشیدواره: ص ۸۲. علاوه بر موارد مختلف مواجهه و یا مشاهدات اتفاقی، سلول طاهره سجادی در کمیته مشترک ساواک و شهربانی، مقابل سلول صمدیه لباف بوده است.
۳. همان: ص ۱۰۵.
۴. خلاصه پرونده‌ها...: طاهر رحیمی، محمد.

برای تحصیلات دانشگاهی به تهران آمد و در رشته مکانیک، از انستیتو تکنولوژی، لیسانس گرفت. در دوره دانشجویی نیز، ضمن حضور در جلسات مذهبی، در مباحثات سیاسی شرکت می‌کرد. در اواخر تحصیل دانشگاهی، توسط **ابراهیم محمدزاده**، با سازمان مجاهدین خلق ارتباط برقرار کرد و به فعالیت در آن مشغول شد.

پس از ضربه شهریور ۱۳۵۰، با هدایت تشکیلات، به خدمت سربازی رفت ولی در اسفند همان سال، باز به دستور سازمان، از خدمت فرار کرد و به زندگی مخفی روی آورد. وی، از همان نخست، استعداد خود را بروز داد و ابتدا تحت مسئولیت **مجید شریف واقفی** و سپس **بهرام آرام** قرار گرفت. وی در حد فاصل خرداد و دی ۵۳ نیز مسئولیت شاخه اصفهان را به عهده داشت. **طاهر رحیمی**، در مقاطعی، مسئولیت برخی از اعضای مهم سازمان مانند **خلیل دزفولی**، **مرتضی کاشانی**، **ابراهیم داور**، **محسن** و **حسین سیاه کلاه** را عهده‌دار بود. برخی از انفجارات و ترورهای سازمان، که **طاهر رحیمی** در آن نقش داشته است، از این قرار بودند: انفجار در غرفه صنایع آمریکا، نمایشگاه بین‌المللی تهران، انفجار دکل برق شهریار - طرشت، انفجار در سفارت انگلیس، انفجار در مقر گارد دانشگاه صنعتی (آریامهر)، ترور «سرتیپ رضا زندی‌پور»، رییس کمیته مشترک ضدخرابکاری، ترور دو مستشار نظامی آمریکا در ایران، «سرهنگ شفر» و «سرهنگ ترنر» و ترور **نافرجام مرتضی صمدیه بناب**.

وی در بیان روند اندیشه سیاسی خود اظهار داشته است که، در ابتدای فعالیت سیاسی، معتقد به برقراری «نظام اسلامی» و پس از تغییر ایدئولوژی و اعتقاد به مرام مارکسیستی، خواستار برقراری «جمهوری دموکراتیک خلق» بوده است.

از نظر تشکیلاتی، **طاهر رحیمی** از کادرهای بلافاصله بعد از مرکزیت بوده که در صورت ادامه حضورش در سازمان (و دستگیر نشدنش) قطعاً به جای **حسین سیاه کلاه**، در مرکزیت سازمان جای می‌گرفت؛ البته این نکته نیز حایز اهمیت است که وی در آن اواخر نسبت به تشدید عملیات مسلحانه معترض بوده؛ به همین جهت **بهرام آرام** تصمیم داشته وی را به خارج از کشور بفرستد.

پس از دستگیری **کاظمیان**، وی قرارش را با **طاهر رحیمی** لو داد که منجر به دستگیری او و نیز **منیژه اشرف‌زاده کرمانی** در تاریخ نهم مرداد ماه ۱۳۵۴ شد. **طاهر رحیمی**، پس از محکومیت در دادگاه نظامی شاه، سرانجام در چهارم بهمن ماه ۱۳۵۴ تیرباران شد.

○ مرتضی لبافی‌نژاد^۱

وی در روز ۱۴ آذر سال ۱۳۲۳ (عید غدیر) در خانواده‌ای مذهبی در شاهرود متولد شد. پدرش کارمند راه‌آهن بود و هنگام تولد مرتضی در شاهرود مأموریت داشت. وی که از استعداد قابل توجهی برخوردار بود، پس از تحصیلات ابتدایی در دبیرستان البرز تهران پذیرفته شد.

وی فعالیت‌های سیاسی خود را از همان اوان جوانی آغاز کرد و به جلسات تفسیر قرآن و آموزش معارف دینی راه یافت و در توزیع عکس و اعلامیه‌های امام خمینی همت گماشت.

پس از قبولی در رشته پزشکی با موفقیت تحصیلات خود را پشت سر گذاشت و در سال ۴۹ فارغ‌التحصیل شد و به سربازی رفت. در این مدت به عنوان پزشک در روستاهای اطراف نهاوند به خدمت به محرومین شتافت. تدین و خلق و خوی مرتضی به زودی آوازه او را در میان روستائیان پراکنده ساخت. اولین سفر خارجی او حج بیت‌الله‌الحرام بود و پس از آن به استخدام سازمان تأمین اجتماعی درآمد و به قزوین منتقل گردید.

مرتضی لبافی‌نژاد در ۱۶ شهریور ۵۱ با پروین سلیمی که از خانواده‌ای متدین و مذهبی بود ازدواج کرد که حاصل این وصلت پسری بود که نام وی را یاسر گذاشتند. لبافی‌نژاد از دوران دانشکده به فعالیت‌هایی چون تأسیس انجمن اسلامی دانشکده پزشکی دست زد و در امور فرهنگی و اجتماعی مشارکت فعال داشت.

مرتضی در سال ۱۳۵۰ با سازمان آشنا شد و به عضویت تیم پزشکی درآمد. وی در تمام مدت عضویت در سازمان بر اعتقادات مذهبی خود پایدار ماند و در برابر تغییر ایدئولوژی قاطعانه مقاومت نمود. و پس از اطلاع از ماهیت و عملکرد مرکزیت سازمان، همکاری قبلی خود را «راه خطا» توصیف کرد و از آن ابراز پشیمانی نمود. با اعترافات افراخته، لبافی‌نژاد نیز لو می‌رود و در ۵۴/۵/۱۱ در تبریز بازداشت و به تهران منتقل می‌شود. در تهران نیز با وانمود کردن اینکه در تهران قراری دارد به همراه مأمورین به منطقه موردنظر وارد می‌شود و در یک فرصت فرار می‌کند. اما موفق نمی‌شود و با تیراندازی مأموران از ناحیه شانه و بازو مجروح گردید و مجدداً دستگیر شد. همسرش پروین سلیمی نیز به جرم همکاری با سازمان بازداشت شد که در دادگاه نظامی به دو سال زندان محکوم گردید. او که در زمان بازداشت نوزده

۱. خلاصه پرونده‌ها...: لبافی‌نژاد، مرتضی. سجادی، خورشیدواره: صص ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۴ و ۱۳۷ و ۱۵۷ و

سال داشت، حدود یک سال در زندان انفرادی به سر برد و بر اعتقاد استوار دینی خود، همچون مرتضی لبافی‌نژاد، پایدار ماند. مرتضی تحت شکنجه‌های طاقت‌فرسا قرار گرفت، با این حال بنا به نقل شاهدان، در طول دوران زندان و بازجویی که مدت ۶ ماه در سلول انفرادی بود، غالباً روزه‌دار بود. سرانجام در چهارم بهمن ۵۴ مرتضی لبافی‌نژاد اعدام گردید.

○ لطف‌الله میثمی^۱

در سال ۱۳۱۹ در یک خانواده مذهبی بازاری در اصفهان متولد شد. تحصیلات متوسطه را در زادگاه خود طی کرد و در سال ۱۳۳۸ در دانشکده فنی دانشگاه تهران آغاز به تحصیل کرد. ورود وی به دانشگاه با فعالیت‌های سیاسی جبهه ملی دوم و تشکیل نهضت آزادی مقارن بود. میثمی، با ورود به دانشگاه، علائق مذهبی - سیاسی پیدا کرد و در جریان فعالیت‌های دانشجویی آن دوره قرار گرفت. به طور فعال در انجمن‌های اسلامی دانشجویان حضور داشت، در جلسات مسجد هدایت و سخنرانی‌های آیه‌الله طالقانی شرکت می‌کرد، با عناصر فعالی چون سعید محسن مرتبط شد و در جریان پخش اعلامیه‌های نهضت آزادی در دانشگاه فعالیت کرد. به دلیل همین فعالیت‌ها، در آذر ماه ۱۳۴۲ دستگیر شد و شش ماه را در زندان گذراند.

میثمی، که مهندس نفت بود، پس از آزادی از زندان، عازم خدمت وظیفه شد. در طول این دوره، به دلیل تخصص خود، استاد دانشکده سررشته داری ارتش بود. پس از پایان خدمت، به استخدام شرکت ملی نفت ایران درآمد و علی‌الظاهر به ساواک تعهد سپرد که دست از فعالیت سیاسی بردارد. وی از سوی شرکت نفت، یک بار در سال ۱۳۴۶ به آمریکا و یک بار نیز در ۱۳۴۹ به انگلستان فرستاده شد. فعالیت میثمی در سازمان مجاهدین خلق از سال ۱۳۴۹ آغاز شد. در این سال سعید محسن با او تماس گرفت و در چرخه آموزش‌ها و مطالعات تشکیلاتی قرارش داد. میثمی از جمله شاغلیانی بود که اکثر حقوق دریافتی خود را در اختیار تشکیلات می‌گذاشت. به دنبال لو رفتن سازمان، میثمی نیز در شهریور ماه ۱۳۵۰ دستگیر شد و پس از محاکمه در دادگاه نظامی رژیم، به دو سال زندان محکوم گردید. چهار ماه پس از آزادی از زندان، با قراری که در زندان با محمدابراهیم (ناصر) جوهری داشت، با وی

۱. خلاصه پرونده‌ها...: میثمی، لطف‌الله.

تماس گرفت و بار دیگر به سازمان متصل شد. وی تا اواخر زمستان ۵۲ زندگی علنی داشت ولی پس از یک حادثه فرار،^۱ زندگی مخفی در پیش گرفت و مدارج تشکیلاتی را در سازمان به سرعت طی کرد. میثمی از اواخر سال ۵۲، پس از مدتی که در شاخه کارگری به مسئولیت مجید شریف واقفی، با صمدیه لباف و انتظارالمهدی در یک تیم قرار داشت، تحت مسئولیت بهرام آرام قرار گرفت و به اتفاق سیمین صالحی (پزشک سازمان و همسر بهرام آرام)، ناصر جوهری و خود آرام در خانه مرکزی شاخه نظامی واقع در خیابان شیخ هادی مستقر شد. در همین دوره، که قریب به پنج ماه به طول انجامید، نخست به تحقیق در مورد تاریخ معاصر و تدوین جزوه‌ای در این زمینه اشتغال داشت ولی از خرداد ماه ۱۳۵۳، که مسلح شد، پس از آموزش اسلحه‌شناسی و کلیاتی از پزشکی خود مسئول یک گروه مسلح شد و به آموزش آنها پرداخت.

در بعد از ظهر ۲۷ مرداد ۱۳۵۳، در حالی که سیمین صالحی و لطف‌الله میثمی در منزل مرکزی شیخ هادی مشغول آماده‌سازی یک بمب ساعتی (برای انفجار در روز ۲۸ مرداد) بودند، بمب مزبور منفجر شد. میثمی به شدت زخمی گشت؛ دو چشم و یک دست و شنوایی یک گوش را از دست داد. سیمین صالحی، که خود مجروح بود و از یک چشم نابینا شد، پس از اقدام به فرار، در خیابان دستگیر شد. میثمی نیز به بیمارستان انتقال پیدا کرد. بازجویی از وی و سیمین صالحی در بیمارستان انجام گرفت؛ از این رو با فشاری توأم نبود. بنابراین مطالب مهمی فاش نشد. ناصر جوهری نیز، در اثر انفجار بمب در دستش، زخمی و دستگیر شده بود ولی ارتباطش با میثمی و صالحی لو نرفت. هر سه نفر در زمستان ۵۳ توسط دادگاه نظامی رژیم به حبس ابد محکوم شدند.

پس از دستگیری خلیل دزفولی و سپس وحید افراخته، اهمیت و نقش تشکیلاتی سه نفر فوق برای ساواک و کمیته مشترک محرز شد و مجدداً مورد بازجویی قرار گرفتند؛ لیکن در وضعیت محکومیت ایشان تغییری داده نشد. سندی از ساواک مواضع میثمی را در اوایل دوره زندان، نزدیک به مارکسیست‌ها برشمرده است؛ وی گفته است هر چند از تغییر ایدئولوژی در سازمان بی‌خبر بوده است ولی از ترس

۱. لطف‌الله میثمی و کریم رستگار (از دیگر زندانیان ضربه شهریور، که آزاد شده بود) در یکی از روزهای زمستان ۵۲ در خیابان وصال شیرازی توسط یک اتموبیل گشت ساواک، که از قضا یکی از افراد آن ایشان را از سال ۵۰ می‌شناخت، مشاهده شدند. کریم رستگار دستگیر شد ولی میثمی موفق به فرار گردید. خلاصه پرونده‌ها...: رستگار، کریم. نیز متن گزارش دستگیری کریم رستگار.

محمد تقی شهرام و بهرام آرام نزد آنها نماز نمی خوانده است.^۱ برخی از اعضای سازمان معتقد بودند که وی نیز تغییر ایدئولوژی داده بود و به مارکسیست‌ها پیوسته بود اما بعدها در زندان مجدداً مذهبی گشت و جمع خاص خود را ترتیب داد و در برابر مسعود رجوی و طرفدارانش، مدعی رهبری سازمان و تداوم راه بنیانگذاران گردید.

○ محمد یزدانیان^۲

وی در سال ۱۳۲۷ در خانواده‌ای سنتی، با وضع مالی متوسط، در کاشان متولد شد. پس از تحصیلات متوسطه وارد دانشگاه صنعتی تهران (آریامهر) شد و در رشته مهندسی شیمی مشغول به تحصیل گشت. در دوران دانشگاه از دوستان نزدیک و صمیمی بهرام آرام بود. در سال ۱۳۴۹، از طریق معرفی به احمد رضایی و آشنایی با علیرضا تشنید، به عضویت سازمان درآمد. مراحل آموزشی را به سرعت طی کرد و در گروه شیمی، تحت مسئولیت علی (بهروز) باکری، به فعالیت پرداخت.

پس از ضربه شهریور ۱۳۵۰، متواری شد و زندگی مخفی خود را در تهران، مشهد و قم دنبال کرد. تا پیش از فرار تقی شهرام و ورود وی به مرکزیت، بیشترین مسئولیت یزدانیان تدوین جزوه آموزش شیمی انفجاری و تهیه مواد منفجره بود.

از اواخر بهار و اوایل تابستان ۵۲، پس از فرار شهرام از زندان، یزدانیان در کنار بهرام آرام، مجید شریف واقفی، علیرضا سپاسی آشتیانی و تقی شهرام، در سازماندهی جدید مشارکت داشت. به همین میزان، در روند تغییر ایدئولوژی نیز مؤثر بود و خود نیز از اولین کسانی بود که مارکسیست شد. تا پیش از قضیه شریف واقفی، زمانی که او در رأس شاخه کارگری قرار داشت، یزدانیان از اعضای خانه و جمع مرکزی این شاخه بود و با شریف واقفی، لیلا زمردیان و وحید افراخته در یک جا زندگی می‌کرد. وی در پاییز ۵۳ با محبوبه افراز ازدواج کرد و از همان زمان در شاخه تقی شهرام فعالیت داشت و در

۱. پرونده محمد تقی شهرام. وحید افراخته در بازجویی خود گفته بود: «سیمین [صالحی] مارکسیست شده بود ولی میثمی هنوز مذهبی بود، هر چند این اواخر نماز نمی خواند و می‌گفت به احترام شما که نماز نمی خوانید من هم نماز نمی خوانم.» پرونده رحمان (وحید) افراخته، ج ۲: ص ۱۱۲.

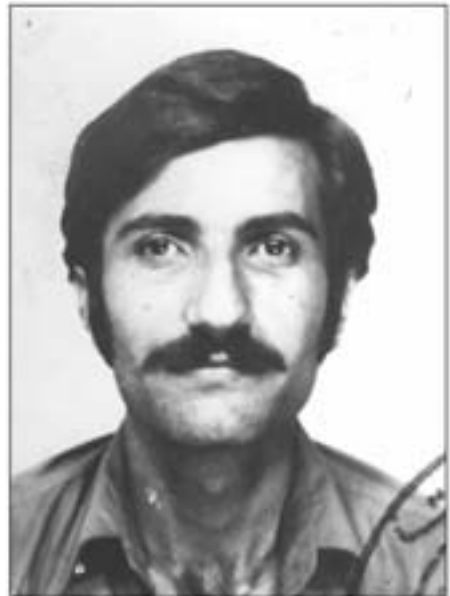
۲. خلاصه پرونده‌ها... یزدانیان، محمد.

زنجیره ضربه‌های پی در پی ● ۸۱

سال ۵۶ از طرف سازمان به خارج از کشور رفت. افراد شاخصی که مسئولیت آنها به عهده یزدانیان بوده، عبارتند از: احمد هاشمیان قزوینی، عباس جاودانی، محمدحسن ابراری جهرمی، غلامرضا سلطانی جهرمی، علیرضا کبیری، عزت شاهی (مطهری)، مصطفی فرهادی و علیرضا ثقفی خراسانی.



حسن آلاذپوش



سیدمرتضی سیدخاموشی




محمد حسن ابراری چهارمی



محمد رضا احمدآخوندی



محمد حسین اکبری آهنگر

	نام	محمد
	شهرت	یزدانیان
	نام پدر	علی اکبر
	شغل	راژسرو
	نام و شهرت قبلی	
شماره شناسنامه	۷۸۷	
تاریخ و محل صدور	کاشان	

محمد یزدانیان

نام و نام خانوادگی: محمد یزدانیان
 شماره شناسنامه: ۷۸۷
 تاریخ صدور: کاشان
 نام پدر: علی اکبر
 شغل: راژسرو
 نام و شهرت قبلی:

این سند صادر شده است به موجب درخواست خودتان و بر اساس مدارک ارائه شده و پس از بررسی و تصدیق آن در تاریخ فوق الذکر. این سند معتبر است و در تمام ادارات دولتی و خصوصی قابل استفاده است. در صورت نیاز به کپی، لطفاً به این اداره مراجعه کنید.



فرهاد صفا

از آخرین نامه های فرهاد صفا